

ضرورت طرح آلترناتیو انقلابی
برای سرنگونی جمهوری اسلامی

عجز و استیصال رژیم جمهوری اسلامی در پاسخ به بحران سیاسی کنونی و تشدید بحران اقتصادی و همچنین رشد نارضایتی توده ها بر بستر این شرایط اجتماعی، ثبات و سرمستی سیاستمداران حاکم را بیش از پیش برهم زده است. انحطاط و فساد گسترده تار و پود نظام سیاسی و اقتصادی رژیم را فرا گرفته است. سردمداران حاکم با آگاه بودن از نابسامانی اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، مترصد آنند که قبل از آنکه کلاف اوضاع اجتماعی و سیاسی درگیر در آن را از دست بدهند، به هر شیوه ممکن، قدرت را حفظ نمایند. اعمال سیاست سرکوب و دیکتاتوری عریان برای تمرکز قدرت سیاسی در دست به اصطلاح "اصول گرایان" (پان اسلامیت هابی که بیانگر منافع بورژوازی بروکرات - نظامی و مثنی تجار و زمین دار بزرگ اند) و بیرون انداختن اصلاح طلبان (بوروکرات های لیبرال) از حکومت، پروسه ای است که بورژوازی بروکرات - نظامی با حمایت خامنه ای و روحانیان پرقدرتی مانند جنتی، یزدی، واعظ طبسی، مصباح و غیره، و سردمداران مجلس و قوه قضائیه از آن حمایت کرده و به سیاست روز مره و استراتژیک خود تبدیل کرده است. جمهوری اسلامی و بویژه خامنه ای و طیف وسیعی از سرکردگان مرتجع حکومتی با پشتوانه سرنیزه و سرکوب گری همه جانبه، روند تمرکز و انحصار گرایی در قدرت سیاسی و اقتصادی را به پیش برده و با بیرون راندن اصلاح طلبان به خارج از حاکمیت سیاسی، و سرکوب نارضایتی توده ها، فاز جدیدی را در عرصه سیاسی و اجتماعی جامعه بوجود آورده است. از یکسو شاهد موج وسیعی از اعتراضات توده ها در ابراز تنفر از فضای اختناق و غیر انسانی حاکم بر جامعه هستیم که با شعار آزادی و دموکراسی هویت خود را آشکار می سازد و از سوی دیگر با بوروکرات های لیبرالی روبرو می شویم که برای سهم خواهی از قدرت سیاسی و اعاده موقعیت و جایگاه پیشین خود، تلاشی سازمان یافته می کنند که "گوندتای جناح حاکم" را خنثی سازند. این بخش از بورژوازی با تضعیف موقعیت سیاسی خود پرچم دروغین مبارزه به ضد دیکتاتوری و استقرار دموکراسی را بر دوش گرفته و می خواهد با فریبکاری

ارگان کارگران انقلابی متحد ایران



شماره ۳ - آبان ۱۳۹۰



فهرست:

ضرورت طرح آلترناتیو انقلابی برای سرنگونی
جمهوری اسلامی! ۱ ص

برای آزادی زن. کلارا ستکین ۴ ص

کارل مارکس (زندگی نامه مختصر مارکس و شرح
مارکسیسم) لنین. بخش سوم ۸ ص

دو شعر و یک طنز ۲۴ ص

و توهم زایی بر موج نارضایتی توده ها سوار شود و جنبش انقلابی مردم را به نفع خویش مصادره نماید. آنان به روی خود نمی آورند که مبارزه توده های ستمدیده برای کسب آزادی، دموکراسی و تأمین معیشت خود، هیچ قرابتی با تظلم خواهی اصلاح طلبان رانده شده از حکومت ندارد. به همین دلیل است که باید با موضع گیری دقیق و باردار سیاست های بورژوازی و غیر پروولتری و با تبلیغ و ترویج برنامه و تاکتیک کارگران انقلابی و کمونیست، طرح آلترناتیو انقلابی را در دستور جنبش انقلابی توده ها قرارداد. آری این است ضرورت مسأله، زیرا:

«طبقات، لایه ها و گروه های گوناگون جامعه بر خورد یکسانی به دگرگونی های اجتماعی ندارند. برخی براساس نیازها و منافع خود خواهان انقلاب یا خواهان تحول تدریجی، و برخی نیز بر پایه نیازها و منافع خود مخالف تغییر و تحول و دشمن انقلاب اند. حتی آن طبقات، لایه ها و گروه هایی که حرف از انقلاب و یا دست کم تحول ریشه ای در جامعه می زنند خواست های یکسان یا واحدی ندارند، هرچند خواست هایشان در جملات یکسان یا مشابهی بیان شود. علت این امر آن است که نیازها و منافی که پشت این خواست ها قرار دارند و محرکشان اند، یکسان نیستند. طبقات مختلف جامعه، نیازها و منافع متفاوت و متضادی دارند و خواست های اعلام شده، بویژه هنگامی که درجه آگاهی سیاسی ناکافی باشد و یا مبارزه طبقاتی رشد کافی نکرده باشد، بیانگر دقیق نیازها و منافع نیستند.» به همین دلیل است که «همان گونه که در مورد یک شخص بر حسب آنچه خود او در مورد خویش می اندیشد داوری نمی کنند، به همان گونه درباره این تحولات (اجتماعی) نمی توان برحسب آگاهی متناظرشان قضاوت کرد. بلکه به عکس، این آگاهی را باید از روی تضادهای زندگی مادی، از درگیری موجود بین نیروهای اجتماعی تولید و روابط تولیدی توضیح داد.»

آگاهی از سیاستها و عملکرد اصلاح طلبان، بورژوازی لیبرال و همچنین جریان های خرده بورژوازی موجود در جامعه که مدعی دفاع از آزادی و دموکراسی و حقوق توده ها هستند مسیر مبارزه انقلابی را هموار خواهد کرد و اذهان توده ها را برای شناخت انحرافات موجود در جنبش انقلابی را آشکار خواهد نمود. آنچه بورژوازی لیبرال را از نظر سیاسی مشخص می کند این است که خواستار نظم و امنیت در چارچوب قانون

است، قانونی که از مالکیت بورژوازی، آزادی کسب و کار و از سلطه سرمایه بر کار حمایت کند. او خواستار برابری طبقات دارا در مقابل قانون و اجرای یکسان قانون در مورد آنان است. در اینجا فرق او با بورژوازی جمهوری خواه و لائیک در این است که بورژوازی لیبرال حتی به قانون مداری حکومت سلطنتی بورژوازی یا حکومت دینی بورژوازی می تواند قانع باشد. او طرفدار تغییرات تدریجی است و از نظر تاکتیکی به چانه زنی با مقامات حاکم و بهره برداری از شرایط بین المللی و شکاف درون هیأت حاکم دل می بندد.

بورژوازی لیبرال به طور کلی، به ویژه بورژوازی لیبرال ایران، مانند دیگر بخش های بورژوازی خواهان تشدید استثمار کارگران، مخالف سازمان های مستقل کارگری، مخالف قدرت سیاسی توده های کارگر و زحمتکش (طرف دار حکومت "نخبگان" به شرطی که اینان مدافع منافع بورژوازی لیبرال باشند) و خواستار هژمونی فراکسیون خود است.

بورژوازی لیبرال از انقلاب و حرکت مستقل توده ها بسیار بیش از استبداد هراس دارد و با استبداد به طور مستقیم و غیر مستقیم در جلوگیری از جنبش مستقل کارگران و توده های زحمتکش و عقیم کردن و سرکوب آن همکاری می کند. بورژوازی لیبرال دشمن سرسخت دموکراسی وسیع توده ای است.

اصلاح طلبان از بحران سیاسی و ضرورت به رسمیت شناختن آن سخن می گویند و در همان حال از بازگشت به قانون اساسی و "اجرای بی تنازل قانون اساسی" دم می زنند! آنها این حقیقت ساده را نمی فهمند یا خود را به نفهمیدن میزنند که یکی از علل بحران سیاسی همین قانون اساسی جمهوری اسلامی است. بحران سیاسی کنونی ایران تنها ناشی از درگیری و تضادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک بین پان اسلامیت ها از یک طرف و اصلاح طلبان و لیبرال ها از طرف دیگر، نیست. این تضاد اخیر که واقعی و حاد است تنها نمایانگر به اصطلاح نوک قله کوه یخ شناور در آب است.

بحران سیاسی کنونی ناشی از تضاد بین روبنای سیاسی، حقوقی و فرهنگی حاکم با ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه و نیروهای مولد و فکری جامعه است که به صورت تضاد بین جمهوری اسلامی با اکثریت بسیار عظیم (یعنی ۹۰ تا ۹۵ درصد) مردم خود را نشان می دهد. قانون اساسی ضد دموکراتیک، ولایت

پس از این گام مهم، یعنی پس از وحدت سیاسی طبقه کارگر (یا ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر که مجهز به تئوری انقلابی و متکی بر توده های کارگر باشد) زمینه برای اتحادها و ائتلاف های دیگری که امر انقلاب را به پیش برند فراهم می شود. چنین اتحادها و ائتلاف هایی باید به صورت اصولی برقرار گردند. یکی از معیارهای اصولی بودن این است که نخست باید تمایزها و اختلافات روشن شوند. طبقه کارگر و زحمتکشان، برخلاف استثمارگران هیچ نفعی در مخدوش کردن خطوط و مرزبندی های طبقاتی و در گل آلود کردن آب ندارند. طبقه کارگر حتی باید تمایزهای خود را با دیگر زحمتکشان روشن کند، هرچند تضادها و اختلافات کارگران با دیگر زحمتکشان غیر پرلترتی یعنی با همه کسانی که از طریق کار خود زندگی می کنند و نه از راه استثمار دیگری - برخلاف تضاد او با استثمارگران - تضادی قهرآمیز نیست. منافع تاریخی طبقه کارگر در مبارزه برای رهایی از استثمار سرمایه داری، منافع فوری این طبقه برای بهبود وضع زندگی مادی و معنوی خود و مساعد کردن شرایط مبارزه طبقاتی و منافع جنبش عمومی برای دموکراسی، همگی ایجاب می کنند که خط و مرزها روشن شوند و تنوع گفتمان ها و خواست ها مجال بروز یابند. تنها طبقات ارتجاعی و استثمارگر از روشن شدن تمایزها و تضادهای طبقاتی، سیاسی و نظری وحشت دارند و می کوشند با توهم زایی و چهره نمایی های کاذب به تحمیل توده ها بپردازند. طبقه کارگر برای رهایی از ستم طبقاتی باید برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار آزادی و سوسیالیسم مبارزه نماید و شرط پیروزی در این راه، آموزش و فراگیری دانش مبارزه به ضد استثمارگران و متشکل شدن در تشکل های مستقل طبقاتی خود و ایجاد حزب سیاسی مستقل طبقه کارگر است.

آرش جاوید

- در نگارش این نوشته از مقاله "فرییبی بزرگ به نام وحدت کلمه" نوشته رفیق سهراب شباهنگ بهره گرفته شده است.

فقیه و تمرکز قوای مجریه، قضائیه و مقننه در دست او، استبداد و اختناق سیاسی، شکنجه و سانسور، ماشین غول پیکر نظامی، امنیتی و بوروکراتیک بالای سر مردم و ضد مردم، قوانین مدنی و جزائی قرون وسطائی، تبعیض جنسی، تبعیض دینی، ستم ملی، شوونیسم و ماجراجویی در روابط خارجی و دیپلماتیک و غیره و غیره، همگی اجزای جدایی ناپذیر رژیم جمهوری اسلامی اند و برای همه آنها توجهات و پایه هایی در قانون اساسی جمهوری اسلامی و دیگر قوانین ارتجاعی این رژیم می توان یافت.

آنچه درباره منافع، نیازها، خواست ها و اهداف پان اسلامیت ها، اصلاح طلبان و لیبرال ها گفته شد نشان می دهد که هیچ وجه مشترکی میان هیچ یک از آنها با نیازها، منافع و خواست های طبقه کارگر و توده های زحمتکش وجود ندارد.

نیاز اصلی اقتصادی طبقه کارگر از میان رفتن استثمار کار مزدی است که جز با برافتادن نظام سرمایه داری و استقرار تولید سوسیالیستی یعنی تولید اجتماعاً تنظیم شده مولدان آزاد و متحد با مالکیت اجتماعی و مدیریت مولدان مستقیم تحقق پذیر نیست. نیاز سیاسی اصلی طبقه کارگر تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و زحمتکشان متحد او است تا پس از برافتادن قدرت سیاسی سرمایه داران و زمین داران مانع بازگشت آنها به قدرت سیاسی و تصاحب مجدد وسائل تولید (سرمایه و زمین) شوند. قدرت سیاسی کارگران تنها می تواند قدرتی دموکراتیک باشد، قدرتی که به توده های کارگر و توده های وسیع مردم امکان می دهد در زندگی سیاسی جامعه شرکت فعال داشته باشند و خود سرنوشت خویش را تعیین کنند.

دست یابی به این خواست ها جز با مبارزه انقلابی برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی، استقرار قدرت دموکراتیک کارگران و زحمتکشان در گام اول و برانداختن استثمار سرمایه داری و محورگونه ستم و استثمار در گام بعدی ممکن نیست.

این نیازها و خواست ها باید در اهداف و سیاست مشترک روشنی تدوین شوند و در درجه اول همه کارگران انقلابی و کمونیست ها به گرد آن متحد و متشکل گردند. این کار تاکنون صورت نگرفته است و یکی از مهم ترین نقایص جنبش طبقه کارگر برای رهایی از استثمار و جنبش عمومی برای دموکراسی را تشکیل می دهد.

برای آزادی زن!

سخنرانی کلارا ستکین

در کنگره بین المللی کارگران

پاریس ۱۹ ژوئیه ۱۸۸۹

ترجمه آزاده پورآذر

شهروند کلارا ستکین نماینده زنان کارگر از شهر برلین در میان تمجید و کف زدنهای حضار رشته سخن را در مورد مسئله مربوط به کار زنان بدست می گیرد. او توضیح می دهد که نمی خواهد اخبار مربوط به وضعیت کاری کارگران زن را، که مانند وضعیت کاری کارگران مرد است، مطرح کند. اما به خواست موکلان خود می خواهد مسئله کار زنان را از نقطه نظر اصولی روشن سازد. از آنجائیکه این قضیه کلاً ناروشن است، بنابراین ضروری است که کنگره بین المللی کارگران این مسئله را به شکل اصولی آن مورد بررسی قرار داده، موضع خود را در این رابطه واضح و آشکار بیان کند.

سخنران چنین ادامه می دهد: شگفت آور نیست که عناصر ارتجاعی دیدگاه ارتجاعی از مسئله کار زنان داشته باشند، ولی بسیار شگفت انگیز است که در اردوگاه سوسیالیستی نیز با چنین درک اشتباهی، که لغو کار زنان را خواستار است، روبرو می شویم. مسئله رهائی زنان که در نهایت امر کار زنان است، یک مسئله اقتصادی است و به درستی انتظار می رود که سوسیالیستها درک بالاتری از مسائل اقتصادی داشته باشند.

سوسیالیستها باید بدانند که در شرایط توسعه اقتصادی کنونی، کار زنان یک ضرورت است، که گرایش طبیعی آن یا بدانجا منجر خواهد شد که طول زمان کار

- چیزی که هر فرد باید در خدمت جامعه قرار دهد - کاهش یابد و یا اینکه ثروت عمومی جامعه رشد کند. آنچه در عرصه رقابت موجب کاهش مزد نیروی کار مردان می شود کار زنان نیست بلکه سودجویی سرمایه داران علت این مسئله است.

سوسیالیستها قبل از هرچیز باید بدانند که بردگی یا آزادی اجتماعی به وابستگی و یا عدم وابستگی اقتصادی بستگی دارد.

کسانی که بر روی پرچم خود آزادی، که بیانگر سیمای انسانی است، را نوشته اند، حق ندارند نیمی از نوع بشر را از طریق وابستگی اقتصادی به بردگی سیاسی - اجتماعی محکوم کنند. همانگونه که کارگران زیر یوغ سرمایه داران گرفتارند زنان نیز زیر سلطه مردان اند؛ تا زمانی که وابستگی اقتصادی زن از بین نرود این انقیاد پابرجا خواهد ماند. شرط اجتناب ناپذیر برای این عدم وابستگی اقتصادی، کار است. اگر بخواهیم از زنان مانند مردان انسانهای آزاد بسازیم و آنان را صاحب حقوق برابر و عضو جامعه گردانیم، نباید حق کار زنان را از بین ببریم و یا آن را به غیر از موارد خاص، کاملاً محدود و استثنائی، محدود نمائیم.

زنان کارگری که برای برابری اجتماعی می رزمند رهائی خود را از جنبشهای زنان بورژوا که ظاهراً برای حقوق زن تلاش می ورزند، طلب نمی کنند. این خانه از ماسه ساخته شده و پایه های واقعی ندارد. کارگران زن بر این باورند که مسئله رهائی زنان برای خود یک مسئله جداگانه نیست، بلکه بخشی از مسائل بزرگ اجتماعی کنونی است و برایشان کاملاً روشن است که در موقعیت امروزی جامعه این مسئله هرگز قابل حل نخواهد بود، مگر اینکه تغییری بنیانی در جامعه انجام شود. مسئله رهائی زنان فرزند عصر جدید است که از ماشین زاده شده است.

امکان استخدام زنان را در حوزه های وسیع تر کار فراهم کرد. زن به عرصه صنعت قدم گذاشت با این آرزو که درآمد خانواده را افزایش دهد و کار زنان در صنعت با توسعه صنعت مدرن به یک ضرورت تبدیل شد و با هر تکامل وسائل تولید، در عصر جدید از ارزش و اهمیت کار مردان کاسته شد. هزاران هزار نفر از کارگران به خیابان پرتاب شدند. ارتش ذخیره ای از بی چیزان تشکیل شد و مرزها بیشتر و بیشتر کاهش یافتند.

زمانی بود که مزد مردان به اضافه تولیدات خانگی زنان برای تضمین موقعیت اقتصادی خانواده کافی بود. اکنون سطح مزد موجود حتی به زحمت کفاف زندگی کارگران مجرد را می دهد و کارگران متاهل ضرورتاً باید روی مزد زنان حساب کنند.

بنابراین واقعیت، زن از وابستگی اقتصادی به مرد رهایی پیدا کرد. زن شاغل صنعتی که جایگاهش در خانواده به عنوان زانده اقتصادی مرد دیگر غیرممکن می نمود بدین امر راضی شد که خود نیروی اقتصادی است و از نظر اقتصادی دیگر به مرد وابسته نیست. ولی اکنون که او از نظر اقتصادی به مرد وابسته نبود، هیچ دلیل عاقلانه ای وجود نداشت که از نظر اجتماعی به او وابسته باشد. ولی این خود زن نبود که این عدم وابستگی اقتصادی را به وجود آورده بود، بلکه سرمایه داران بودند. قدرت انحصار وسائل تولید به سرمایه دار اجازه می داد که فاکتورهای جدید اقتصادی را در اختیار بگیرد و امتیازهای ویژه ای را در عرصه فعالیت تولیدی بدست آورد. زن رهایی یافته از سلطه اقتصادی مرد به نیروی اقتصادی سرمایه داری وابسته می شود و از بردگی مرد، به بردگی کارفرما درمی آید. او تنها آقا و اربابش را عوض کرده بود. تا اینجا زن در این تعویض برنده بود. او دیگر از نظر اقتصادی ارزش کمتری از مرد نداشت و زیر دست او

رهائی زنان یعنی تغییر کامل و اساسی وضعیت اجتماعی آنان، در واقع انقلاب در نقش آنان در زندگی اقتصادی. سیستم قدیم تولید با ابزارهای ابتدائی زنان را به خانواده زنجیر می کرد و حیطة فعالیت آنان را به درون خانه خود محدود می نمود. در چارچوب خانواده زن نیروی کار قابل اهمیت و مفیدی به حساب می آمد، او تقریباً تمام احتیاجات خانواده را تولید می نمود. در شرایط تولیدی و تجاری قدیم، تولید ضروریات و نیازمندیهای خانواده در خارج از خانه، اگر غیر ممکن نمی بود، بسیار مشکل بود. تا زمانی که این روابط تولید قدیمی حاکم بودند زن نیز از نظر اقتصادی مولد بود.

تولید ماشینی فعالیت اقتصادی زن را در چارچوب خانواده نابود کرد. صنعت بزرگ همه کالاها را ارزان تر و سریع تر و در مقیاس وسیع تر تولید می کند. صنایع خرد تنها امکانی که داشتند این بود که با ابزارهای ابتدائی تولید خرد انجام دهند. زنان می بایستی غالباً مبلغ بیشتری از قیمت یک کالای آماده ماشینی برای خرید مواد خام [به منظور تولید آن کالا] بپردازند و علاوه بر این وقت و نیروی کار خود را نیز سرمایه گذاری کنند. در نتیجه کار مفید خانگی به یک صرفه جوئی احمقانه و اتلاف وقت و نیرو تبدیل شد. با وجود اینکه اشخاص منفردی هنوز خواهان بهره برداری از زن مولد در چارچوب خانواده اند، ولی این نوع از فعالیت چیزی غیر از زیان برای جامعه به بار نمی آورد.

بدین علت است که سرپرست خوب اقتصادی [منظور نقش اقتصادی زنان است] دوران خوب قدیم تقریباً ناپدید شده است. صنعت بزرگ تولید اجناس خانگی را از ضرورت انداخته است، فعالیت روزانه خانگی زن را از بین برده، و همچنین شرایط عرصه کار زنان را در جامعه به وجود آورده است. تولید مکانیکی که به نیروی عضلانی و به مهارت در کار نیاز نداشت،

بدین شکل که بجای تأثیرگذاری بر کوتاه شدن ساعات کار در جهت طولانی شدن آن قرار گیرد، از طرف دیگر مرادف با ازدیاد ثروت جامعه، یعنی رفاه تک تک افراد جامعه نبوده، بلکه در جهت ازدیاد سود سرمایه داران و همزمان در جهت فقر وسیع توده ای قرار گیرد. این نتایج فاجعه آمیز کار زنان که بسیار دردناک به نظر می رسد با محور سیستم تولید سرمایه داری از میان خواهد رفت.

سرمایه دار در عرصه رقابت نباید عقب بماند و باید تلاش کند که فاصله بین هزینه تولید و قیمت فروش کالاهای خود را هرچه زیاد تر نماید. بنابراین او می کوشد که کالاهای خود را هرچه ارزان تر تولید کند و هرچه گران تر بفروشد. نتیجتاً تمام سعی سرمایه دار در این است که ساعات کار را بی اندازه طولانی نماید و کارگران را نیز با مزد تا حد امکان ناچیز و مسخره قانع کند. این تلاش سرمایه داران درست در جهت مقابل خواسته های کارگران زن قرار می گیرد که به درستی در مورد کارگران مرد نیز صادق است. بنابراین هیچ گونه تضادی بین خواسته های زنان و مردان کارگر وجود ندارد و آنچه واقعاً باقی می ماند تضادی آشتی ناپذیر بین کار و سرمایه است.

ممنوعیت کار زنان با زیربنای اقتصاد کنونی ناسازگار است، زیرا که سرمایه داران و مردان نمی توانند از کار زنان چشم پوشند. سرمایه داران باید موقعیت خود را در بازار رقابت حفظ کنند و مردان برای تشکیل خانواده باید روی کار زنان حساب کنند. اگر بخواهیم از طریق راه های قانونی حق کار زنان را از بین ببریم، در آن صورت نیز وضع مزد مردان بهتر نخواهد شد. سرمایه داران نبود نیروی کار ارزان زنان را خیلی سریع از طریق استفاده از ماشینهای پیشرفته جبران خواهند نمود و در زمانی کوتاه همه چیز دوباره به شکل اول در خواهد آمد.

نبود، بلکه همسان او بود. ولی سرمایه دار تنها به این راضی نبود که از نیروی کار زنان بهره کشی کند، بلکه با استفاده از وجود زنان نیروی کار مردانه را نیز به شکل کاملاً اساسی استثمار نمود.

کار زنان از ابتدا در سطح پائین تری از کار مردان قرار گرفت. مزد مرد از ابتدا بر این پایه حساب شده بود که بتواند نیازمندیهای تمام خانواده را تأمین کند، ولی مزد زن برای برآوردن نیازمندیهای فقط یک نفر در نظر گرفته شد، با این احتساب که زنان علاوه بر کار در کارخانه، در خانه نیز کارهایی خواهند کرد و درآمدی خواهند داشت. این به دور از واقعیت بود، که تولیدات خانگی زنان که با ابزار ابتدائی تولید شده بود و خود بخش ناچیزی از کار متوسط کل جامعه را دربر می گرفت، با صنایع بزرگ مقایسه شود. تولیداتی که زنان در خانه و با ابزار ابتدائی انجام می دادند، که خود بخش ناچیزی از کار متوسط کل جامعه را دربر می گرفت، قابل مقایسه با صنایع بزرگ نبود. توانائی کاری زنان نیز کمتر از مردان ارزیابی شد و در نتیجه مزد کمتری برای آنان در نظر گرفته شد و به دنبال این مزد ارزان، این وضع هم وجود داشت که اصولاً زنان نیازهای کمتری از مردان دارند. چیزی که کاملاً نیروی کار زنانه را برای سرمایه داران پر سود و با منفعت می ساخت، تنها ارزان بودن آن نبود، بلکه فرمانبری بیشتر زنان نیز بود.

سرمایه داران از دو جهت سود بردند، نخست اینکه مزد زنان را تا حد امکان ارزان پایه گذاری کردند و دوم اینکه از طریق رقابت، مزد مردان را نیز کاهش دادند. به همین شکل کار کودکان را ایجاد نمودند، که در مقابل آن مزد زنان را کاهش دهند و به وسیله کار ماشین به شکل کلی نیروی کار انسانی را کاهش دادند. سیستم سرمایه داری به تنهایی باعث آن است که گرایش طبیعی کار زنان نتایج معکوس داشته باشد،

می‌شناسیم. ما آزادی کامل خود را خواهیم، نه حق آزادی انتخاب شغل و حق آموزش برابر با مردان - اگرچه هر دو خواسته طبیعی و عادلانه اند - و نه خواستار حقوق سیاسی هستیم. کشورهای که در آنها به اصطلاح حق انتخابات عمومی، آزاد و مستقیم وجود دارد به ما نشان می‌دهند که چقدر ارزش واقعی این موضوع ناچیز است. حق رأی بدون استقلال اقتصادی مزیتی نیست و کمابیش تغییری است که راه به جایی نمی‌برد. اگر رهایی اجتماعی به حقوق سیاسی وابسته باشد، در این صورت باید بگوئیم که در کشورهای که حق آزادی انتخابات وجود دارد نباید مشکلات اجتماعی وجود داشته باشد*. رهایی زنان همچون رهایی همه انسانها تنها با رهایی کار از سرمایه زاده می‌شود. تنها در جامعه سوسیالیستی است که زنان و کارگران به حقوق کامل خود خواهند رسید.

با ملاحظه این واقعیت، آنچه برای زنانی که آرزوی رهایی برایشان حیاتی است، باقی می‌ماند، این است که به حزب کارگران سوسیالیست به پیوندند، زیرا این تنها جریانی است که در جهت رهایی کارگر تلاش می‌کند.

بدون کمک مردان و بعضاً برخلاف خواست آنان، زنان به هر حال زیر پرچم سوسیالیسم قرار گرفته‌اند و باید حتی به این مسئله اعتراف کنیم که در موارد

* کلارا ستکین در نوشته‌های بعدی خود و در فعالیتهای حزبش در سالهای پس از این سخنرانی تا پایان زندگیش، هم روی حق رأی زنان و هم دیگر حقوق سیاسی زنان تأکید داشت، ضمن آنکه جنبش زنان را از جنبش کارگری و سوسیالیستی جدا نمی‌کرد. در اینجا به نظر می‌رسد او دچار گونه‌ای یکجانبه‌نگری در رابطه بین سیاست و اقتصاد و مسائل اجتماعی شده و تا حدی به «بی‌اعتنائی به سیاست» غلتیده است. حزب سوسیال - دموکرات آلمان از سال ۱۸۹۱ به صراحت حق رأی زنان را در برنامه خود قرار داد (برنامه ارفورت)؛ همچنین انترناسیونال دوم در سال ۱۹۰۷ حق رأی زنان را تصویب کرد، کلارا ستکین عضو فعال در این دو نهاد بود. (یادداشت ویراستاران آخرخس)

بعد از به کارگیری وسیع نیروی کار، که نتیجه آن برای کارگران مفید بود، دیده شد که سرمایه داران با کمک دستگاه‌های پیشرفته ماشینی دستاوردهای کارگران را نابود کردند.

اگر کار زنان را به دلیل رشد رقابت ممنوع و یا محدود کنیم، در این صورت از بین بردن ماشین و برقراری دوباره حقوق صنفی قرون وسطائی که در آن عده کارگران پیشه‌ور تعیین می‌شد، منطقی خواهد بود.

صرف نظر از دلایل اقتصادی، قبل از هر چیز دلایل اصولی نیز در ناسازگاری با ممنوعیت حق کار زنان قرار می‌گیرد. همچنین از زاویه اصول نیز زنان باید هوشیار باشند که به ضد هرگونه تلاشی که ممنوعیت حق کار زنان را به دنبال دارد اعتراض کنند و این اعتراض را به فعالانه‌ترین و محقانه‌ترین مقاومت تبدیل نمایند، زیرا آنان می‌دانند که برابری اجتماعی و سیاسی شان با مردان تنها و تنها به استقلال اقتصادیشان وابسته است و این چیزی است که موقعیت کاری آنان را به غیر از خانواده در جامعه نیز ممکن می‌سازد.

از دیدگاه اصولی، ما زنان، روشن و آشکار اعتراض خود را با محدود کردن حق کار زنان ابراز می‌داریم - از آنجائیکه نمی‌خواهیم مسائل خود را از مسئله عمومی کارگران جدا سازیم خواستهای خاصی را نیز فرموله نخواهیم کرد - ما هیچ امنیتی نمی‌خواهیم، به جز آنی که کار به شکل کلی در مقابل سرمایه طلب می‌کند.

ما تنها یک مورد استثنائی، آن هم زنان باردار را مجاز می‌دانیم که مورد توجه قرار گیرند، زیرا موقعیت آنان قانون تأمین اجتماعی ویژه‌ای را طلب میکند که مسئله مورد توجه زنان در حال حاضر و نیز نسل‌های آینده خواهد بود. ما هرگز نه مسئله‌ای به اسم مسئله خاص زنان و نه مسئله‌ای به اسم مسئله خاص زنان کارگر

کارل مارکس

(زندگی نامه مختصر مارکس)

و شرح مارکسیسم)

نوشته ولادیمیر ایلیچ لنین

ترجمه سهراب شباهنگ

(بخش سوم)

آموزه اقتصادی مارکس

مارکس در مقدمه «سرمایه» می نویسد: «هدف نهائی این اثر عریان کردن قانون اقتصادی جامعه مدرن است» (یعنی جامعه سرمایه داری یا بورژوائی). محتوای آموزه اقتصادی مارکس چنین است: کاوش در روابط تولیدی جامعه معینی که تاریخاً تعیین شده؛ تولد، تکامل و زوال آن. در جامعه سرمایه داری تولید کالائی مسلط است و تحلیل مارکس با تحلیل کالا آغاز می شود.

ارزش

کالا در درجه اول چیزی است که نیازی از انسان را ارضا می کند؛ در درجه دوم چیزی است که با چیز دیگری قابل مبادله باشد. مفید بودن یک شیئی آن را به ارزش مصرفی مبدل می کند. ارزش مبادله (یا ساده تر، ارزش)، نخست خود را به صورت یک نسبت یا تناسب نشان می دهد که در آن شمار معینی ارزش مصرفی از یک نوع، با شمار معینی ارزش مصرفی نوع دیگر مبادله می شود. تجربه روزانه به ما نشان می دهد که میلیون ها و میلیون ها مبادله، پیوسته یک ارزش مصرفی را با ارزش های مصرفی بسیار گوناگون و غیر قابل مقایسه برابر می کنند. اما، چه

خاصی برخلاف نظر خود به سوی آن گرایشی کشیده شده اند که در یک کلام بیانگر درک روشنی از موقعیت اقتصادی است.

اکنون زنان در زیر پرچم سوسیالیسم قرار دارند و در زیر این پرچم باقی خواهند ماند و برای به رسمیت شناخته شدن خود به عنوان انسانهای برابر مبارزه خواهند نمود.

زنان در حالی که دست در دست، همراه با حزب کارگران سوسیالیست به پیش می روند، آماده اند در تمام مشکلات و فداکاریها نیز سهیم باشند، ولی همچنان مصمم اند که محقانه بعد از پیروزی به تمام حقوق حقه خود دست یابند. آنان در زمینه فداکاری و انجام وظیفه و نیز احقاق حق نمی خواهند بیشتر یا کمتر از رفقای رزمنده که تحت شرایط برابر در صف مبارزان پذیرفته شده اند، باشند.

(بعد از اینکه شهروند اولینگ Aveling این مطالب را به انگلیسی و فرانسوی ترجمه کرد، کف زندهای ممتد.)

این ترجمه از روی متن اصلی آلمانی سخنرانی کلارا ستکین Clara Zetkin به نام «برای آزادی زن» در «Für die Befreiung der Frau! Rede auf ۱۸۸۹ ژوئیه پاریس de Internationalen Arbeiterkongreß zu Paris (19. Juli 1889)» و از منبع www.marxists.org انجام شد.

۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۵، ۲۱ مه ۲۰۰۶

آزاده پورآذر

زمان کار منعقد شده [متبلور شده] هستند» [مارکس، سهمی در نقد اقتصاد سیاسی، (۱۸۵۹)، فصل کالا، مترجم فارسی]. مارکس پس از تحلیل تفصیلی خصلت دوگانه کار مجسم در کالاها، به تحلیل شکل های ارزش و پول می پردازد. وظیفه اصلی مارکس در اینجا مطالعه تولد شکل پولی ارزش، مطالعه روند تاریخی تکامل مبادله از اعمال منفرد و تصادفی مبادله («شکل ابتدائی یا تصادفی ارزش» که در آن کمیت معینی از یک کالا با کمیت معینی از کالای دیگر مبادله می شود) تا شکل عام ارزش که در آن شماری از کالاها می مختلف با کالای واحد و یکسان و ویژه ای مبادله می گردند، تا شکل پولی کالا هنگامی که طلا به آن کالای ویژه یا معادل عام مبدل می گردد، است. پول، همچون عالی ترین محصول تکامل مبادله و تولید کالائی، بر خصلت اجتماعی همه مولدان منفردی که توسط بازار متحد شده اند، نقاب می زند و آن را می پوشاند. مارکس با تفصیل بسیار زیادی عملکردهای گوناگون پول را تجزیه و تحلیل می کند؛ در اینجا به طور خاص (و به طور کلی در فصل های آغازین کتاب سرمایه) توجه به این موضوع ضرورت دارد که شیوه تجریدی و ظاهراً استنتاجی شرح موضوعات، در واقع بازگویی مجموعه عظیمی از داده ها و واقعیات در تاریخ تکامل مبادله و تولید کالائی است. «اگر پول را در نظر بگیریم، وجود آن دال بر مرحله معینی از مبادله کالاها است. عملکردهای ویژه پول، خواه صرفاً همچون معادل کالاها یا وسیله چرخش، وسیله پرداخت، وسیله اندوختن [انباشت] و یا همچون پول جهانی، در نظر گرفته شود بر حسب اینکه کدام یک از آنها نسبت به دیگری گسترش یا غلبه بیشتری داشته باشد، نشانگر مراحل بسیار متفاوت در روند تولید اجتماعی است (سرمایه، جلد اول)».

وجه مشترکی بین این اشیای گوناگون وجود دارد، اشیائی که در دستگاه معینی از روابط اجتماعی پیوسته با هم مساوی می شوند؟ وجه مشترک همه آنها این است که همگی محصول کارند. انسان ها در مبادله بین کالاها، گوناگون ترین کارها را با یکدیگر برابر می کنند. تولید کالائی دستگاهی از روابط اجتماعی است که در آن تولید کنندگان مختلف، محصولات گوناگونی ایجاد می کنند (تقسیم اجتماعی کار) و در آن همه محصولات در مبادله با هم برابر می شوند. در نتیجه، آنچه بین همه کالاها مشترک است کار مشخص شاخه معینی از تولید نیست، کاری از نوع خاص نیست بلکه کار مجرد انسانی - کار انسانی به طور کلی - است. کل نیروی کار یک جامعه معین، بدان سان که در مجموع کل ارزش همه کالاها نمایان می شود، نیروی کار انسانی واحد و یکسانی است و میلیون ها و میلیون ها عمل مبادله این را به اثبات می رسانند. در نتیجه، هر کالای خاصی صرفاً بیانگر سهم معینی از زمان کار اجتماعاً لازم است. «هر زمان که ما با عمل مبادله، محصولات مختلف خود را به لحاظ ارزش با هم برابر می کنیم، با همان عمل، انواع گوناگون کار را که صرف آن محصولات شده به عنوان کار انسانی با یکدیگر برابر می نمایم. ما از این امر آگاه نیستیم با اینهمه آن را انجام می دهیم» [مارکس، سرمایه، جلد اول، فصل اول، بخش ۴، مترجم فارسی]. همان گونه که یکی از اقتصاددانان گذشته گفته، ارزش، رابطه ای بین دو شخص است؛ تنها باید افزود: رابطه ای [بین دو شخص] که در نقاب رابطه بین دو شیئی نمودار می شود. ما تنها هنگامی معنی ارزش را می فهمیم که آن را از دیدگاه دستگاهی از روابط تولیدی شکل بندی خاصی از جامعه، بررسی کنیم، افزون بر آن، روابطی که خود را در پدیده انبوه مبادله، پدیده ای که میلیون ها و میلیون ها بار تکرار می شود، نمایان می سازند. «همه کالاها، به عنوان ارزش، صرفاً کمیت معینی از

ارزش اضافی

در مرحله معینی از تکامل تولید کالائی، پول به سرمایه تبدیل می شود. فرمول چرخش کالائی چنین بود: کالا - پول - کالا، یعنی فروش یک کالا برای خرید کالای دیگر. فرمول عمومی سرمایه به عکس عبارت است از پول - کالا - پول یعنی خرید به منظور فروش (با سود). مارکس افزایش ارزش - پول در چرخش، نسبت به پول نخستین را، ارزش اضافی می نامد. «رشد» پولی که در چرخش سرمایه دارانه به کار انداخته شده و واقعیت شناخته شده ای است. این «رشد» است که پول را به سرمایه، به عنوان رابطه اجتماعی تولید ویژه و تاریخی تعیین شده ای تبدیل می کند. ارزش اضافی نمی تواند از چرخش کالا به دست آید زیرا چرخش کالا صرفاً مبادله برابرها است؛ همچنین ارزش اضافی نمی تواند ناشی از افزودن بر قیمت باشد، زیرا سود و زیان فروشنده و خریدار با هم برابرند و یکدیگر را خنثی می کنند، در حالی که آنچه ما در اینجا با آن روبرو هستیم پدیده ای فردی نیست، بلکه پدیده ای توده ای، متوسط و اجتماعی است. صاحب پول برای اینکه بتواند ارزش اضافی به دست آورد «باید... بتواند در بازار کالائی پیدا کند که ارزش مصرف آن این ویژگی را داشته باشد که سرچشمه ارزش باشد» - کالائی که روند مصرف آن در عین حال روند ایجاد ارزش باشد. چنین کالائی وجود دارد. این کالا، نیروی کار انسانی است. مصرف نیروی کار، کار است و کار ارزش ایجاد می کند. صاحب پول نیروی کار را به ارزش آن خریداری می کند و ارزش نیروی کار مانند هر کالای دیگری با زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن تعیین می شود (یعنی هزینه نگهداری کارگر و خانواده اش) و صاحب پول با خرید نیروی کار حق دارد آن را مصرف کند، یعنی آن را برای یک روز کامل (فرض کنیم ۱۲ ساعت) به کار اندازد. اما در طول ۶ ساعت (زمان

کار «لازم»)، کارگر به حد کافی محصول برای تأمین هزینه نگهداری خود تولید می کند و در طول ۶ ساعت بعد (زمان کار «اضافی») محصول «اضافی» یا ارزش اضافی به وجود می آورد که بابت آن سرمایه دار به او چیزی نمی پردازد. بنابراین از دیدگاه روند تولید باید دو جزء از هم متمایز شود: یک جزء یا سرمایه ثابت که صرف وسایل تولید (ماشین آلات، ابزارها، مواد خام و غیره) می شود و ارزش آن (تماماً یک باره یا قسماً) بدون هیچ تغییری وارد محصول تمام شده می گردد، و جزء دیگر که صرف پرداخت نیروی کار کارگران می شود. ارزش این جزء دوم سرمایه، تغییر ناپذیر نیست، بلکه در روند کار رشد می کند و ارزش اضافی به وجود می آورد. بنابراین برای بیان درجه استثمار کار توسط سرمایه باید ارزش اضافی را نه با کل سرمایه، بلکه تنها با بخش متغیر آن مقایسه کرد. بدین سان در مثالی که بالاتر زدیم نرخ ارزش اضافی، اصطلاحی که مارکس [برای درجه استثمار] به کار می برد برابر خواهد بود با: $1 = 6 - 6$ ، یعنی ۱۰۰ درصد.

پیش شرط های تاریخی ایجاد سرمایه چنین بودند: نخست، انباشت مبلغی پول در دست عده ای از اشخاص و سطح نسبتاً بالائی از تکامل تولید کالائی، دوم، وجود کارگر "آزاد" در دو معنی: آزاد از قید یا محدودیت در زمینه فروش نیروی کارش و آزاد از زمین و همه وسایل تولید به طور کلی، کارگری آزاد و بدون وابستگی، «پرولتر»، که جز با فروش نیروی کارش نمی تواند زنده بماند.

دو روش اصلی برای افزایش ارزش اضافی وجود دارد: یکی طولانی کردن زمان کار روزانه ("ارزش اضافی مطلق")، و دیگری کوتاه کردن زمان کار لازم روزانه ("ارزش اضافی نسبی"). مارکس در تحلیل

سرمایه متغیر است. (در واقع، ارزش اضافی ای که به سرمایه تبدیل می شود به دو بخش تقسیم می گردد، یک بخش به وسایل تولید و بخش دیگر به سرمایه متغیر تبدیل می شود. رشد سریع تر سهمی از کل سرمایه که صرف سرمایه ثابت می شود نسبت به سهمی که صرف سرمایه متغیر می گردد در روند تکامل سرمایه داری و دگرگونی آن به سوسیالیسم حائز اهمیت سترگی است).

انباشت سرمایه، با شتاب دادن به جانشین شدن ماشین به جای کارگر، ایجاد ثروت در یک قطب و فقر در قطب دیگر، باعث به وجود آمدن به اصطلاح «ارتش ذخیره کار»، «مازاد نسبی» کارگران [«کارگران اضافی»] یا «افزایش جمعیت سرمایه دارانه» می شود که متنوع ترین شکل ها را به خود می گیرد و سرمایه را قادر می سازد تا تولید را با آهنگ بسیار سریعی افزایش دهد. در ضمن، این امر در پیوند با تسهیلات اعتباری و انباشت سرمایه در وسایل تولید، کلید رمز بحران های اضافه تولید را به دست می دهد که به صورت ادواری در کشورهای سرمایه داری رخ می دهند (۱) - نخست به طور متوسط هر ده سال یک بار و سپس در فواصل طولانی تر و نامعین تر. باید بین انباشت سرمایه داری در نظام سرمایه داری با آنچه انباشت نخستین سرمایه نامیده می شود، تمایز قائل شد. انباشت نخستین سرمایه از طریق جدا کردن قهر آمیز کارگر [مولد مستقیم] از وسایل تولید، بیرون کشیدن دهقانان از زمین، دزدی زمین های مشاع، نظام مستعمراتی و وام ملی، تعرفه های حفاظتی و مانند آن، صورت می گیرد. «انباشت نخستین»، از یک سو «پرولتر آزاد»، و از سوی دیگر صاحب پول، سرمایه دار، به وجود می آورد.

روش نخست تصویر بسیار تکان دهنده ای از مبارزه طبقه کارگر برای کوتاه کردن زمان کار روزانه و دخالت های حکومتی برای افزایش آن (از سده چهاردهم تا سده هفدهم) و کاهش روزانه کار (قوانین مربوط به کارخانه در سده نوزدهم) ارائه می دهد. از زمان انتشار کتاب «سرمایه» تاکنون، تاریخ جنبش طبقه کارگر در همه کشورهای متمدن جهان، داده های بسیاری برای تأیید این تصویر فراهم کرده است.

مارکس در تحلیل تولید ارزش اضافی نسبی، سه مرحله تاریخی را که از طریق آن سرمایه داری بارآوری کار را افزایش داده است مورد پژوهش قرار می دهد: (۱) همکاری ساده، (۲) تقسیم کار و تولید کارگاهی [مانوفاکتور]، (۳) ماشینیسیم و صنعت بزرگ. در ضمن، عمق تحلیل مارکس در زمینه کشف جنبه های بنیادی و نوعی تکامل سرمایه داری، با داده های فراوانی که از پژوهش در صنایع دستی روسیه در مورد دو مرحله اول [همکاری ساده و تولید کارگاهی] به دست آمده روشن شده است. همچنین تأثیر انقلابی صنعت ماشینی بزرگ که مارکس در سال ۱۸۶۷ تشریح کرده در شماری از کشورهای [سرمایه داری] «جدید» (روسیه، ژاپن و غیره) در طول نیم قرنی که از آن تاریخ گذشته، آشکار گشته است.

بحث خود را ادامه دهم. موضوع دیگری که در تحلیل مارکس تازه و به بالاترین درجه مهم است، انباشت سرمایه، به عبارت دیگر تبدیل بخشی از ارزش اضافی به سرمایه، است، یعنی کاربست ارزش اضافی نه [صرفاً] برای مصرف شخصی و یا ارضای هوس های سرمایه دار، بلکه برای تولید جدید. مارکس خطای همه اقتصاد سیاسی دانان کلاسیک پیشین (از آدام اسمیت به بعد) را نشان داد، که تصور می کردند کل ارزش اضافی ای که به سرمایه تبدیل می شود در شکل

سرمایه به زنجیری بر شیوه تولیدی که همراه با آن و تحت آن سر برآورده و شکوفا شده مبدل می گردد. تمرکز وسایل تولید و اجتماعی شدن کار سرانجام به نقطه ای می رسند که در پوسته سرمایه داری ناسازگار می شوند. این پوسته می ترکد و متلاشی می شود. ناقوس مرگ مالکیت خصوصی سرمایه داری به صدا در می آید. مصادره کنندگان مصادره می شوند. (سرمایه، جلد اول [گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری، ترجمه انگلیسی، فصل ۲۲])»

موضوع دیگری که تازه و بسیار مهم است تحلیلی است که مارکس در جلد دوم سرمایه درباره بازتولید مجموع سرمایه اجتماعی ارائه داده است. مارکس نه پدیده ای منفرد، بلکه پدیده انبوه را مورد بررسی قرار می دهد؛ نه به بخشی از اقتصاد جامعه، بلکه به اقتصاد به طور کلی می پردازد. مارکس با تصحیح اشتباه اقتصاددانان کلاسیک، که بالاتر ذکر شد، کل تولید اجتماعی را به دو بخش بزرگ تقسیم می کند: (۱) تولید وسایل تولید و (۲) تولید محصولات مصرفی، و به تفصیل با ذکر مثال های عددی، چرخش کل سرمایه اجتماعی را - هم در حالت ابعاد نخستین آن و هم در حالت انباشت مورد بررسی قرار می دهد (۲)

جلد سوم سرمایه به حل مسأله شکل گیری نرخ متوسط سود بر مبنای قانون ارزش می پردازد. پیشرفت عظیم علم اقتصاد که مارکس موجب آن شده در این امر خود را نشان می دهد که او تحلیل خود را از دیدگاه انبوه پدیده های اقتصادی، از دیدگاه اقتصاد اجتماعی همچون یک کلیت، و نه از دیدگاه موارد منفرد یا خارجی یا جنبه های سطحی رقابت به پیش می برد، دیدگاهی که اقتصاد سیاسی عامیانه و در عصر ما «نظریه مفیدیت نهائی» خود را بدان محدود می کنند. (۳) مارکس نخست منشأ ارزش اضافی را تحلیل می کند و سپس

مارکس «گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری» را در کلمات زیر توصیف کرده است: «سلب مالکیت [خلع ید] از مولد مستقیم با بی رحمانه ترین و اندالیسم [تخریب اموال خصوصی و عمومی]، و با انگیزه بی شرمانه ترین، پست ترین، حقیرانه ترین، فرومایه ترین و نفرت انگیزترین شهوت ها و حرص ها صورت گرفت. مالکیت خصوصی ای که در اثر کار شخصی به دست آمده» (مالکیت دهقان و پیشه ور) «که به عبارتی، مبتنی بر ادغام فرد کارکن مستقل با شرایط کارش می باشد، جایش را به مالکیت خصوصی سرمایه دارانه داد که متکی بر استثمار کار اسما [به اصطلاح] آزاد دیگران است... آنکه اکنون باید مصادره شود نه کارکنی است که برای خود کار می کند، بلکه سرمایه داری است که کارگران زیادی را استثمار می کند. خود قوانین ذاتی سرمایه داری، با تمرکز سرمایه، این سلب مالکیت [مصادره] را انجام می دهند. یک سرمایه دار همواره بسیاری سرمایه دار دیگر را می کشد. همراه با این تمرکز یا سلب مالکیت سرمایه داران بسیار، توسط اندکی از آنان، شکل تعاونی روند کار در مقیاسی گسترش یابنده، کاربست آگاهانه علم [در تولید]، کشت روش مندانه زمین، تحول ابزارهای کار به ابزارهایی که تنها به طور مشترک قابل استفاده اند، صرفه جوئی در وسایل تولید از طریق کاربست آنها همچون وسایل مرکب تولید، کار اجتماعی شده، درهم تنیدن همه مردم در شبکه بازار جهانی، و همراه با آن سرشت بین المللی نظام سرمایه داری تکامل می یابد. همراه با کاهش شمار سرمایه های بزرگ و نیرومند که همه مزایای این روند تحول را غصب می کنند و به انحصار خود در می آورند، انبوه فقر، ستم، بردگی، خواری و استثمار رشد می کند؛ اما همراه با آن شورش طبقه کارگر، طبقه ای که با خود مکانیسم تولید سرمایه داری همواره پر شمارتر، منضبط تر، سازمان یافته تر می شود، رشد می یابد. انحصار

افزایش بارآوری کار موجب رشد سریع تر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر می گردد. از آنجا که ارزش اضافی تنها تابع سرمایه متغیر است، بدیهی است که نرخ سود (نسبت ارزش اضافی به سرمایه کل و نه صرفاً به بخش متغیر آن) گرایش به نزول دارد. (۴) مارکس به تفصیل این گرایش و شرایطی را که موجب پوشاندن یا خنثی کردن آن می شوند تحلیل می کند. ما بر روی بحث بسیار جالب جلد سوم سرمایه در مورد سرمایه رباخوار، سرمایه تجاری و سرمایه پولی مکث نمی کنیم و به مهم ترین بخش های کتاب، نظریه اجاره زمین می پردازیم. از آنجا که مساحت زمین محدود است و در کشورهای سرمایه داری تمام زمین ها توسط مالکان منفرد خصوصی اشغال شده است، قیمت تولید محصولات کشاورزی نه براساس هزینه تولید در زمین متوسط [از نظر حاصل خیزی] بلکه براساس هزینه تولید بدترین زمین [قابل کشت]، نه تحت شرایط متوسط، بلکه تحت بدترین شرایط تحویل محصول به بازار صورت می گیرد. تفاوت این قیمت و قیمت تولید در زمین بهتر [از نظر حاصل خیزی] (یا تحت شرایط بهتر)، اجاره یا رانت تفاضلی را تشکیل می دهد. با تحلیل تفصیلی این مسأله و نشان دادن اینکه چگونه رانت یا اجاره تفاضلی از تفاوت حاصل خیزی زمین و تفاوت در میزان سرمایه گذاری در قطعه زمین های مختلف ناشی می شود، مارکس به طور کامل اشتباه ریکاردو را نشان داد: ریکاردو تصور می کرد اجاره تفاضلی صرفاً ناشی از تبدیل زمین حاصل خیز به زمین کم حاصل است (نگاه کنید به نظریه های ارزش اضافی، که در آن انتقاد از رُدرتوس شایسته توجه ویژه است). مارکس نشان داد که تحول معکوس [گذار از زمین کم حاصل به زمین حاصل خیز یا زمینی با شرایط تولید نامساعد به شرایط تولید مساعد] نیز امکان پذیر است، زمین می تواند از یک رده بندی به رده بندی دیگر گذار کند (در اثر پیشرفت های فن

تقسیم آن به سود، بهره و اجاره زمین را مورد بررسی قرار می دهد. سود عبارت است از رابطه بین ارزش اضافی و کل سرمایه ای که در یک بنگاه سرمایه گذاری شده است. سرمایه ای که «ترکیب ارگانیک» آن بالا است (یعنی غلبه سرمایه ثابت بر سرمایه متغیر آن از متوسط اجتماعی بیشتر است) نرخ سودی کمتر از نرخ سود متوسط خواهد داشت و سرمایه ای که «ترکیب ارگانیک» آن پایین تر از ترکیب ارگانیک متوسط سرمایه اجتماعی است نرخ سودی بیشتر از نرخ سود متوسط به دست خواهد داد. رقابت بین سرمایه ها و آزادی ای که برای انتقال سرمایه از یک شاخه به شاخه دیگر وجود دارد باعث برابر شدن نرخ سود در دو حالت می گردد. مجموع کل ارزش های همه کالاها در جامعه معینی با مجموع کل قیمت های آن کالاها برابر است، اما به خاطر رقابت، در بنگاه های مختلف و رشته های مختلف تولید، کالاها نه به ارزش، بلکه به قیمت تولید به فروش می رسند که برابر است با سرمایه مصرف شده [برای تولید کالا] به علاوه سود متوسط [آن سرمایه].

بدین سان واقعیت شناخته شده و غیر قابل اعتراض تفاوت بین قیمت ها و ارزش ها و برابر شدن سود به طور کامل توسط مارکس بر پایه قانون ارزش توضیح داده شده است؛ زیرا مجموع کل ارزش های کالاها بر مجموع کل قیمت های آنها منطبق است. اما برابری ارزش (اجتماعی) با قیمت های (انفرادی) نه به صورت ساده و مستقیم، بلکه به شکلی بسیار پیچیده رخ می دهد. کاملاً طبیعی است که جامعه ای مرکب از مولدان جداگانه کالاها که تنها از طریق بازار با هم متحد می شوند، قانون تنها می تواند به صورت قانونی متوسط، قانونی اجتماعی و قانونی مربوط به توده انبوه تظاهر یابد، که در آن انحرافات از یک سو و از سوی دیگر، متقابلاً یکدیگر را جبران می کنند.

کشاورزی، رشد شهرها و غیره)، و «قانون بازده نزولی» معروف که گناه محدودیت ها و تضادهای سرمایه داری را به گردن طبیعت می اندازد خطای عمیقی است. افزون بر این، برابر شدن [نرخ] سود در همه شاخه های صنعت و اقتصاد ملی به طور کلی مستلزم آزادی کامل رقابت و جریان آزاد سرمایه از شاخه ای به شاخه دیگر است. اما مالکیت خصوصی زمین انحصار به وجود می آورد که مانع این جریان آزاد می شود. به خاطر این انحصار، محصولات کشاورزی که با ترکیب ارگانیک پائین تر و در نتیجه با نرخ سود انفرادی بالاتری مشخص می شوند در روند کاملا آزاد برابر شدن نرخ سود شرکت نمی کنند و زمیندار به عنوان انحصارگر می تواند قیمت را بالاتر از متوسط نگاه دارد و این قیمت انحصاری، رانت یا اجاره مطلق را به وجود می آورد. در نظام سرمایه داری اجاره تفاضلی از میان رفتنی نیست اما امکان از بین رفتن اجاره مطلق وجود دارد (مثلا با ملی کردن زمین و تبدیل آن به مالکیت دولت). تبدیل زمین به مالکیت دولتی انحصار خصوصی زمین را از میان برمی دارد و کاربرد رقابت آزاد در حوزه کشاورزی را سیستماتیک تر و کامل تر می کند. از این رو مارکس خاطرنشان می کند که بورژوا رادیکال ها در طول تاریخ همواره خواست پیشرو بورژوایی ملی کردن زمین را به پیش کشیده اند، اما این خواست موجب وحشت اکثریت بورژوازی می شود، زیرا از نزدیک، انحصار دیگری را «لمس می کند» که در زمان ما به ویژه مهم و حساس است: انحصار وسایل تولید به طور کلی. (مارکس در نامه ۲ اوت ۱۸۶۲ و نیز در نامه ۹ اوت ۱۸۶۲ به انگلس، توضیح ساده، موجز و روشنی درباره نظریه اش مربوط به نرخ سود متوسط سرمایه و اجاره مطلق ارائه می دهد). همچنین توجه به تاریخ [تحول] اجاره در تحلیل مارکس مهم است: او نشان می دهد که چگونه اجاره در شکل کار

(هنگامی که دهقان با کار در زمین ارباب برای او محصول اضافی تولید می کند) به اجاره جنسی تبدیل می شود (هنگامی که دهقان در زمین خود محصول اضافی تولید می کند و آن را براساس «جبر غیر اقتصادی» به ارباب واگذار می نماید)، سپس به اجاره نقدی (که همان اجاره جنسی است که در اثر تکامل تولید کالائی به پول تبدیل شده است، اجاره مالکانه quitrent در روسیه قدیم) (۵) و سرانجام به اجاره سرمایه دارانه، هنگامی که دهقان جای خود را به سرمایه دار [آنتروپرونور] کشاورزی می دهد که زمین را به کمک کار مزدی به زیر کشت می برد. در پیوند با «به وجود آمدن اجاره زمین سرمایه دارانه» باید به شماری از ایده های عمیق و نافذی که مارکس در زمینه تحول سرمایه داری در کشاورزی بیان کرده است توجه نمود (که به ویژه در مورد کشورهای عقب مانده ای مانند روسیه مهم اند). مارکس می نویسد: «تحول اجاره جنسی به اجاره نقدی نه تنها ضرورتا همراه با تشکیل طبقه ای از کارگران روز مزد بدون مالکیت است، بلکه به وجود آمدن این کارگران مقدم بر شکل گیری اجاره نقدی است. در دوره سر برآوردن این کارگران، هنگامی که این طبقه جدید به صورت پراکنده ظاهر می شود این سنت ضرورتا بین دهقانان ثروتمند خراج گزار tributary به وجود می آید که این کارگران کشاورزی را به نفع خود استثمار کنند، همان گونه که سرف های ثروتمند عادت داشتند دیگر سرف ها را به نفع خود به کار گیرند. بدین سان دهقانان ثروتمند به تدریج این توانائی را به دست می آورند تا مقدار معینی ثروت انباشت کنند و حتی خود را به سرمایه داران آتی مبدل نمایند. از این رو صاحبان زمین های قدیمی ای که ارباب خودشان هستند باعث سر برآوردن نوعی پرورشگاه بهره برداران سرمایه دار در میان خود می شوند که تکامل شان مشروط به تکامل عمومی سرمایه داری در خارج از مناطق

روستائی است» (سرمایه جلد سوم، [فصل ۴۷، به وجود آمدن اجاره زمین سرمایه دارانه]). «خلع ید از بخشی از جمعیت کشاورزی و بیرون راندن آنان [از زمین هایشان] نه تنها برای سرمایه صنعتی، کارگر، وسایل معیشت او و مصالح کار را آزاد کرد، بلکه بازار داخلی نیز به وجود آورد» (سرمایه، جلد اول [فصل ۲۷ و فصل ۳۰]). فقیر شدن و ورشکستگی جمعیت کشاورزی به نوبه خود به تشکیل ارتش ذخیره کار برای سرمایه منجر می شود. از این رو در هر کشور سرمایه داری «بخشی از جمعیت کشاورزی همواره در حال گذار به پرولتاریای شهری یا مانوفاکتوری است... (مانوفاکتوری در اینجا به معنی صنعت غیر کشاورزی است). بدین سان این سرچشمه اضافه جمعیت نسبی دائما جریان دارد... کارگر کشاورزی محکوم به حداقل مزد و همواره در یک قدمی باتلاق فقر است» (سرمایه، جلد اول [فصل ۲۵]). مالکیت خصوصی دهقان بر زمینی که کشت می کند شالوده تولید خرد و شرط رفاه او و دستیابی اش به شکلی کلاسیک است. اما این تولید خرد تنها با چهارچوب تنگ و ابتدائی تولید در جامعه سازگاری دارد. در جامعه سرمایه داری «استثمار از دهقان تنها به لحاظ شکل با استثمار کارگر صنعتی فرق دارد و استثمارگر [در هر دو مورد] یکی است: سرمایه. سرمایه دار منفرد دهقان منفرد را از طریق رهن و رباخواری استثمار می کند و طبقه سرمایه دار طبقه دهقان را از طریق مالیات دولتی» (مارکس، مبارزه طبقاتی در فرانسه [فصل ۳]). «بهره برداری کوچک دهقانی اکنون صرفا بهانه ای است که به سرمایه دار امکان می دهد سود، بهره و اجاره زمین را به کام خود بکشد و کشتگر زمین را به حال خود بگذارد تا به گونه ای مزد خود را تأمین کند» (مارکس، هیجدهم برومر [فصل آخر]). دهقان قاعدتا حتی بخشی از مزدش را به جامعه سرمایه داری، یعنی به طبقه سرمایه دار واگذار

می کند و «با آنکه ظاهرا مالک خصوصی است به سطح دهقان اجاره دار ایرلندی تنزل می یابد» (مبارزه طبقاتی در فرانسه [بخش سوم، نتایج ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹]). مارکس می پرسد «یکی از دلایل پائین بودن قیمت غله در کشورهایی که تولید خرد در آن غلبه دارد نسبت به کشورهایی که شیوه تولید سرمایه داری در آن غالب است چیست؟» و پاسخ می دهد زیرا دهقان بخشی از تولید اضافی خود را بی عوض به جامعه (یعنی به طبقه سرمایه دار) واگذار می کند: «قیمت پائین تر غلات و دیگر محصولات کشاورزی نتیجه فقر مولدان است و به هیچ وجه ناشی از [بالا تر بودن] بارآوری کار آنها نیست» (سرمایه، جلد سوم [فصل ۴۷ بخش ۵]). در سرمایه داری، نظام بهره برداری خرد، که شکل عادی تولید خرد است، به وخامت می گراید، فرو می پاشد و مضمحل می گردد. «مالکیت زمین های کوچک بنا بر ماهیت خود، تکامل نیروی مولد کار، اشکال اجتماعی کار، تمرکز اجتماعی سرمایه، دامداری بزرگ و کاربست پیشروانه علم را منتفی می کند. مصرف سرمایه برای خرید زمین، باعث بیرون کشیدن آن از کشت و کار می شود. تولید خرد با اتلاف نامحدود وسایل تولید و منفرد ماندن خود مولدان همراه است.» (جمعیت های تعاونی، یعنی تعاونی های دهقانان خرد، در حالی که نقش بورژوائی فوق العاده پیشرفته ای ایفا می کنند تنها این گرایش را تضعیف می نمایند بی آنکه آن را از میان بردارند؛ همچنین نباید فراموش کرد که این جمعیت های تعاونی بیشتر در خدمت دهقانان مرفه اند و کمک آنها به دهقانان فقیر بسیار کم یا تقریبا هیچ است؛ و سپس خود تعاونی ها به استثمارگران کار مزدی تبدیل می شوند.) «[تولید خرد] همچنین ائتلاف عظیم انرژی انسانی است. وخامت تدریجی شرایط تولید و افزایش قیمت وسایل تولید قانون ضروری مالکیت خرد دهقانی است.» سرمایه داری، هم در صنعت و هم در

سرمایه (بسته شدن کارگاه ها و کارخانه ها، کاهش یا متوقف کردن انباشت، محدود ساختن سطح تولید از طریق تعطیل کردن برخی خطوط تولید و غیره، همگی به معنی عاقل ماندن بخش مهمی از وسائل تولید و نشان دهنده اضافه سرمایه یا اضافه انباشت است)، افزایش سریع جمعیت بیکاران، افزایش شدید فقر، افت ناگهانی و شدید قیمت ها (و گاه به عکس تورم توأم با رکود)، طلب های پرداخت نشده، خشک شدن اعتبارات، ورشکستگی شماری از بانک ها و دیگر مؤسسات مالی، سقوط شدید قیمت سهام و دیگر اوراق بهادار، هر کدام جنبه و تظاهری از بحران سرمایه داری هستند. طبیعی است که برای بررسی و توضیح بحران در میان همه این عوامل، باید روشی به کار برد تا علت یا عامل اساسی بحران شناخته شود و در پرتو این شناخت، علل و عوامل دیگر، هر کدام در جایگاه ویژه خود قرار گیرند. از آنجا که در میان پدیده های مختلف اقتصادی، تولید مادی نقش بنیادی و پایه ای دارد از این رو برای شناخت علت یا علل بحران نخست باید آنها را در تولید سرمایه داری و نه در مبادله یا توزیع جستجو کرد.

بدین سان طبیعی است که برای فهم بحران و علت یا علل آن به قوانین بنیادی تولید سرمایه داری و انباشت سرمایه رجوع شود. یکی از قوانین بسیار مهم شیوه تولید سرمایه داری قانون گرایش نزولی نرخ سود است. مارکس در *گروندریسه*، دفتر هفتم، این قانون را «از هر جهت مهم ترین قانون اقتصاد سیاسی مدرن می داند» و آن را برای «فهم مشکل ترین روابط» ضروری ارزیابی می کند، همچنین آن را از دیدگاه تاریخی مهم ترین قانون به حساب می آورد. طبق اقتصاد سیاسی مارکسیستی، نرخ سود در جامعه سرمایه داری عبارت است از کل ارزش اضافی تولید شده توسط کارگران مزدی مولد در زمان معینی تقسیم

کشاورزی، روند تولید را تنها به قیمت «قربانی کردن مولد» متحول می کند.» «پراکندگی کارگران کشاورزی در مساحت های وسیع قدرت مقاومت آنها را می شکند در حالی که تمرکز باعث افزایش قدرت کارگران صنعتی شهری town operatives می گردد. در کشاورزی مدرن، همچنان که در صنعت شهری، افزایش قدرت تولیدی و افزایش کمیت کاری که به حرکت در می آید به بهای اتلاف، و فرسایش خود نیروی کار با بیماری، صورت می گیرد. افزون بر این، همه پیشرفت های کشاورزی سرمایه دارانه پیشرفتی نه تنها در فن غارت کارگر، بلکه غارت زمین است... بنابراین تولید سرمایه داری فناوری را تکامل می دهد و روند های کوناگون را در کلیتی اجتماعی ترکیب می کند، اما این امر را تنها با فرسودن سرچشمه های هرگونه ثروت، یعنی زمین و کارگر به انجام می رساند» (سرمایه، جلد اول آخر فصل ۱۵).

پانویس ها

(۱) به خاطر اهمیت و فعلیت بحران سرمایه داری توضیح تفصیلی تر و مشخص تری از آن در زیر می آوریم:

بحران های سرمایه داری بیانگر اختلال ها و بن بست هائی در روند بازتولید و انباشت سرمایه اجتماعی هستند. این بن بست ها و اختلال ها به شکل های گوناگون در عرصه تولید کالا، تحقق آن (تبدیل کالا به پول) و توزیع محصولات، خود را نشان می دهند. هر حوزه اقتصاد (تولید، مبادله و توزیع) تأثیر ویژه خود را در ایجاد این اختلال ها دارد و از حوزه های دیگر تأثیر می پذیرد. بحران اقتصادی همه این تأثیرات و تأثرات را دربر می گیرد از این رو پدیده ای مرکب و پیچیده است. پدیده هائی مانند اضافه تولید، اضافه

بیانگر رشد بارآوری کارند» (سرمایه، جلد سوم ، فصل ۱۴).

اما این اثر دوگانه و متضاد رشد نیروهای مولد (یا رشد بارآوری کار)، بر خلاف تصور برخی از اقتصاددان های منقد مارکس، ابهامی در سمت عمومی تغییرات نرخ سود و یا گرایش آن به نزول ایجاد نمی کند. در واقع می توان ثابت کرد که هرچند در اثر افزایش بارآوری کار هم ترکیب ارگانیک سرمایه و هم نرخ ارزش اضافی افزایش می یابند و این دو در معادله نرخ سود با هم مقابله می کنند، اما سرعت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه بیشتر از سرعت افزایش نرخ ارزش اضافی است و در نتیجه نرخ سود گرایش نزولی دارد یعنی در طول زمان کاهش می یابد (هرچند ممکن است در شرایطی افزایش پیدا کند).

آنچه در مورد کاهش نرخ سود در بالا گفتیم در حالتی است که تنها استثمار ارزش اضافی نسبی، یعنی افزایش نرخ ارزش اضافی در اثر ترقی تکنیک و افزایش بارآوری کار ناشی از آن در نظر گرفته شود و زمان کار روزانه و مزد حقیقی ثابت بماند. اما اگر زمان کار روزانه طولانی شود، یا مزد حقیقی کاهش یابد، یا شدت کار زیاد شود، یا ارزش و یا قیمت مواد خام و ماشین آلات کاهش پیدا کند و یا از سرمایه ثابت در اثر افزایش بارآوری کار ارزش زدائی شود (یعنی مثلا ماشین یا ابزار تولیدی که قبلا ارزشش برابر ۱۰۰ بود در اثر ترقی تکنیک و بارآوری کار اکنون ارزشش به ۹۰ یا ۸۰ تنزل پیدا کرده باشد)، از سرعت کاهش نرخ سود کم می شود و حتی ممکن است کاهش نرخ سود متوقف شود. عوامل یاد شده در بالا (افزایش ساعات کار روزانه، کاهش مزد حقیقی، کاهش قیمت مواد خام، ارزش زدائی و غیره) را عوامل مقابله کننده با کاهش نرخ سود می نامند. مارکس نشان داده است و

بر کل سرمایه اجتماعی مولد پیش ریخته در همان زمان. بنابراین اگر کل ارزش اضافی تولید شده در زمان معینی را برابر با S و کل سرمایه مولد پیش ریخته را برابر با C+V (سرمایه ثابت به علاوه سرمایه متغیر) و نرخ سود را برابر با p فرض کنیم خواهیم داشت:

$$p = S/(C+V) = (S/V)/[(C+V)/V]$$

$$p = (S/V) / (C/V + 1)$$

و یا:

(۱ + ترکیب ارگانیک سرمایه) ÷ نرخ ارزش اضافی = نرخ سود

با تکامل نیروهای مولد، بارآوری کار و مقارن با آن ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می یابند (یعنی مخرج کسر بالا بزرگ تر می شود). اگر نرخ ارزش اضافی یا نرخ استثمار کارگران مولد ثابت بماند (حالتی که نادر است) در این صورت روشن است که نرخ سود در طول زمان کاهش می یابد (چون مخرج کسر زیاد می شود ولی صورت آن ثابت مانده است). اما در حالت عمومی، با افزایش بارآوری کار نرخ ارزش اضافی هم زیاد می شود. به عبارت دیگر رشد و تکامل بارآوری کار اثری متضاد بر نرخ سود دارد: از یک سو باعث افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه می شود و این امر باعث کاهش نرخ سود می گردد، از سوی دیگر همین افزایش بارآوری کار (به شرط یکسان ماندن دیگر شرایط) نرخ ارزش اضافی و بنابراین نرخ سود را بالا می برد. مارکس می نویسد: «دو پدیده افزایش نرخ ارزش اضافی و کاهش نرخ سود صرفا شکل های ویژه ای هستند که در نظام سرمایه داری

ارزش اضافی به سرمایه‌الحاقی (سرمایه ای که در شرایط عادی در فواصل معین زمانی به سرمایه موجود افزوده می‌شود)، هم سرمایه ثابت و هم سرمایه متغیر افزایش می‌یابند، هرچند که آهنگ افزایش سرمایه ثابت بیشتر از آهنگ افزایش سرمایه متغیر است. در حالت رونق معمولاً اشتغال افزایش می‌یابد هرچند ارتش ذخیره کار (جمعیت بیکاران) در زمان رونق هم وجود دارد. اما شیوه تولید سرمایه داری با افزایش بارآوری کار و در نتیجه افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به تدریج از شمار کارگران مولد که کارشان سرچشمه ارزش اضافی است می‌کاهد. البته تا مدت کمی سرمایه داران، به خاطر افزایش دائمی نرخ ارزش اضافی، ممکن است بتوانند از کارگرانی با شمار کمتر، همان مقدار ارزش اضافی سابق یا حتی بیشتر از آن را استثمار کنند. اما با کاهش دائمی شمار کارگران مولد و افزایش هزینه‌های غیر مولد، این وضعیت احتمالی هم از میان می‌رود. در اینجا است که انباشت سرمایه دچار اختلال می‌شود زیرا با بزرگ شدن سرمایه طی سال‌های رونق یک رشته هزینه‌ها (مانند هزینه‌های مربوط به نگهداری و تعمیر ماشین‌آلات و تأسیسات و ساختمان‌های تولیدی، هزینه‌های اداری مؤسسات تولیدی، هزینه‌های مربوط به آموزش، تحقیق و توسعه و غیره) افزایش می‌یابند. همچنین هزینه‌های دولتی و در نتیجه مالیات‌ها و عوارض و غیره عموماً میل به افزایش دارند. سرمایه داران نمی‌توانند با حفظ روند عادی تولید از زیر بار این هزینه‌ها شانه خالی کنند. این کار جز با محدود کردن تولید ممکن نیست. محدود کردن تولید با بیکار کردن بخشی از کارگران شاغل، کاهش مزد بخش دیگری از آنها و عاطل نگاه داشتن بخشی از ماشین‌ها، تأسیسات و غیره همراه است. به عبارت دیگر، کاهش نرخ سود خود را در «جمعیت اضافی کارگران» و یا افزودن به شمار بیکاران و «سرمایه اضافی» و فقیرتر شدن کارگران و دیگر

داده‌های تجربی هم مؤید این امر هستند که به رغم عملکرد عواملی که با کاهش نرخ سود مقابله می‌کنند نرخ سود ممکن است موقتاً ثابت بماند یا حتی افزایش پیدا کند اما به مرور زمان باز کاهش آن شروع می‌شود. خلاصه اینکه عامل اصلی گرایش نزولی نرخ سود افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه است که مقارن با افزایش بارآوری کار است. افزایش عمومی مزدهای حقیقی، به شرط ثابت ماندن نرخ استثمار (یا افزایش آن به نسبتی کمتر از افزایش مزد) می‌تواند باعث کاهش نرخ سود گردد، اما در حالت عمومی کاهش نرخ سود ناشی از افزایش مزد نیست.

حال ببینیم رابطه بین گرایش نزولی نرخ سود و بحران چیست؟

کاهش نرخ سود الزاماً به معنی کاهش حجم کل سود نیست، زیرا با افزایش حجم کل سرمایه پیش ریخته (در اثر انباشت سرمایه) حجم کل سود به رغم کاهش نرخ آن می‌تواند افزایش یابد و شرایط عادی باز تولید سرمایه ادامه پیدا کند و حتی انباشت سرمایه شتاب گیرد. کاهش نرخ سود در حالتی که حجم کل سود افزایش یابد مانعی برای انباشت ایجاد نمی‌کند. روند عادی استثمار ارزش اضافی و تبدیل بخشی از آن به سرمایه‌الحاقی جدید (یعنی انباشت سرمایه) تا مدتی ادامه می‌یابد (دوره رونق)، اما وضع بدین منوال باقی نمی‌ماند: با کاهش تدریجی نرخ سود زمانی فرا می‌رسد که علاوه بر نرخ سود مقدار سود کل سرمایه اجتماعی (ارزش اضافی کل) هم نسبت به گذشته کاهش یابد. در این حالت تولید سرمایه داری وارد فاز رکود می‌شود.

خطوط اساسی تبدیل رونق به رکود و به بحران چنین است: در اثر انباشت سرمایه یعنی تبدیل بخشی از

که به نوبه خود به رکود دامن می زند. کاهش سود و یا ورشکستگی مؤسسات تولیدی، بازرگانی و بانکی، به افت شدید قیمت سهام و دیگر اوراق بهادار این مؤسسات می انجامد و بازار مالی نیز دچار بحران می گردد. البته گاهی خود بازار مالی براساس پیش بینی منفی و واکنش ناشی از آن نسبت به سهام و دیگر اوراق بهادار مؤسسات تولیدی، بازرگانی و بانکی، حتی پیش از آشکار شدن وضعیت نامناسب سودبخشی آنها و افزایش ریسک در آنها، ورشکستگی شان را تسریع می کند.

تأثیر متقابل بازار پولی و مالی (بانک ها و بورس های اوراق بهادار) بر حوزه تولید و گردش و آثار آن باعث شده است که عده ای هر بحران را بحران مالی بنامند و به دنبال شناخت ریشه های آن در تولید و بازتولید سرمایه نباشند. در واقع بحران های مالی، دست کم بحران های مالی بزرگ، ریشه دار و پر دوام، از بحران در تولید و بازتولید سرمایه ناشی می شوند. بیشتر بحران های اقتصادی و می توان گفت همه بحران های بزرگ - مانند بحران جهانی اخیر سرمایه داری که هنوز به پایان نرسیده است - ممکن است نخست به صورت بحران مالی تظاهر یابند. اما بررسی دقیق نشان می دهد که عناصر به وجود آورنده بحران (سقوط نرخ سود و اضافه سرمایه و اضافه تولید و بیکاری وسیع ناشی از آن و غیره)، همواره پیش از انفجار بحران مالی وجود داشته و عمل می کرده اند.

بحران سرمایه داری و عوارض آن یعنی بیکاری، اضافه سرمایه، اضافه تولید، ورشکستگی ها و غیره تا جایی ادامه می یابند که از یک سو سطح مرزها به شدت پائین آید و از سوی دیگر ارزش زدائی بزرگی از سرمایه صورت گیرد. یعنی بخشی از سرمایه اجتماعی مولد به خاطر کاهش ارزش آن از بین برود.

زحمتکشان نشان می دهد. ایجاد سرمایه اضافی که ناشی از کاهش نرخ سود است خود را در «کالاهای اضافی» یا «اضافه تولید» نشان می دهد زیرا سرمایه اضافی از نظر فیزیکی به معنی وسائل تولید اضافی (برای سرمایه ثابت) و وسائل زندگی اضافی (برای سرمایه متغیر اضافی) است. اضافه تولید، چه به صورت ماشین آلات، مواد خام، تأسیسات و ساختمان های تولیدی (عناصر تشکیل دهنده سرمایه ثابت) و چه به شکل محصولات لازم برای زندگی (خوراک، پوشاک، مسکن، دارو، وسائل حمل و نقل شخصی و غیره) در بازار تلنبار می شود. این امر باعث کاهش قیمت ها می گردد که به نوبه خود میزان سود را باز هم کاهش می دهد.

«اضافه تولید» به معنی تولیدی افزون بر نیازهای توده های مردم نیست، بلکه یا وسائل زندگی ای است که کارگران و توده های زحمتکش دیگر - به ویژه در اثر بیکاری و یا کاهش مرزها - به رغم نیاز شدید، ناتوان از خرید آنها هستند و یا وسایل تولیدی است که سرمایه داران به خاطر محدود کردن فعالیت های تولیدی و یا ورشکستگی مایل و یا قادر به خریدشان نیستند.

اختلال هائی که در روند تولید و بازتولید از آنها نام بردیم نه تنها بخشی از سرمایه داران مولد را به ورشکستگی می کشانند، بلکه دامنه این اختلال و ورشکستگی به سرمایه داران تجاری و بانک ها نیز کشیده می شود. به خاطر اضافه تولید و افت قیمت ها شماری از بازرگانان ورشکست می شوند و ناتوان از پرداخت وام های خود به سرمایه داران صنعتی و بانک ها می گردند. این امر یا به ورشکستگی بانک ها و بنگاه های تولیدی، یا زیان کمابیش شدید آنها منجر می شود و یک نتیجه آن محدود شدن شدید اعتبارها و وام های بانکی (خواه به شرکت ها و خواه به افراد) است

بحران دائمی سرمایه داری وجود ندارد. بحران وضعیت خاصی است که در آن یک رشته سقوط‌ها (سقوط نرخ سود و حجم سود، سقوط قیمت‌ها، سقوط شاخص‌های بورس، سقوط سرمایه‌گذاری، سقوط اشتغال، سقوط تولید، سقوط اعتماد و ...) صورت می‌گیرند که پیش از آن وضعیت و پس از آن وضعیت وجود ندارند و فازهای از سرگیری، رونق، رکود و بحران به طور متناوب تکرار می‌شوند. اگر بحران دائمی باشد دیگر خصلت ادواری و تناوبی خود را از دست می‌دهد.

بحران‌های سرمایه داری هرچند موجب تضعیف سرمایه داری می‌شوند و تشدید تضادهای درونی سرمایه داری و انگل بودن و ناپایداری آن را در مقابل چشمان میلیاردها انسان آشکار می‌کنند، اما به خودی خود قادر به فروپاشاندن سرمایه داری نیستند. هیچ بحران اقتصادی، تا هنگامی که با بحران سیاسی انقلابی، با تشدید مبارزه طبقاتی پرولتاریای آگاه، متشکل و مصمم برای برانداختن دولت‌های سرمایه داری، استقرار دولت انقلابی کارگری، برانداختن روابط سرمایه داری و پی ریزی روابط سوسیالیستی تولید همراه نباشد نمی‌تواند سرمایه داری را از میان بردارد. تغییر نظام‌های اجتماعی-اقتصادی استثمارگرانه تنها از طریق مبارزه طبقاتی و برانداختن طبقات استثمارگر حاکم انجام پذیراست. بحران‌های اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های مادی تشدید، تکامل و سرانجام پیروزی مبارزه طبقاتی را فراهم می‌کنند. بنابراین باید با دو برخورد نادرست در این زمینه مرزبندی داشت: برخورد نادرست اول برخوردی مکانیکی است که طبق آن روند فروپاشی اقتصادی سرمایه داری در اثر سقوط نرخ سود خود بخود باعث برافتادن سرمایه داری می‌شود. این نگرش به عمل آگاهانه، متشکل و مصمم طبقه کارگر در مبارزه

از بین رفتن سرمایه اجتماعی حتی به طور فیزیکی نیز (مثلاً به خاطر عاطل ماندن، عدم نگهداری و تعمیرات لازم و غیره) رخ می‌دهد. این تخریب یا انهدام سرمایه به سرمایه مولد محدود نمی‌شود و چنانکه بحران اخیر و بحران‌های بزرگ گذشته نشان داده اند به سرمایه بانکی و وامی نیز گسترش می‌یابد. این وضعیت به تدریج زمینه سودآوری سرمایه‌های بازمانده را فراهم می‌کند و سرمایه دارانی که از بحران جان به در برده اند و برخی از آنها که رقیبان خود را نیز بلعیده اند، دوباره به توسعه تولید و استثمار بیشتر روی می‌آورند و کم‌کم روند عادی انباشت از سرگرفته می‌شود و دوره رونق جدیدی آغاز می‌گردد که بحران جدیدی را در شکم خود می‌پرورد.

در دوران سرمایه داری انحصاری یا امپریالیسم، بحران‌های سرمایه داری عمیق‌تر و وسیع‌ترند و بسیاری از آنها حوزه‌های جغرافیایی وسیع و گاه سراسر جهان را دربر می‌گیرند (مانند بحران اخیر). یک ویژگی دیگر بحران‌های عصر امپریالیسم، طولانی بودن دوره رکود و کوتاه بودن نسبی دوره رونق و نرخ رشد اقتصادی محدود در زمان رونق است (البته این وضعیت در مورد همه کشورهای سرمایه داری یکسان نیست. تکامل نابرابر سرمایه داری یا «رشد ناموزون سرمایه داری» در اینجا نیز تأثیر خود را می‌گذارد). این وضعیت باعث شده که عده‌ای دوران امپریالیسم را دوران رکود دائمی یا دوران بحران دائمی که گاه آن را «بحران ساختاری» می‌نامند بدانند. اما به رغم طولانی بودن دوره‌های رکود (به ویژه در برخی کشورهای اروپای غربی و در ژاپن به ویژه در دو دهه اخیر) و کوتاه بودن دوره رونق و پائین بودن نرخ رشد اقتصادی و وجود بیکاری وسیع و غیره، باز هم دوره‌های بحران و رونق در کشورهای امپریالیستی از هم قابل تفکیک اند و پدیده

ثروتمند کردن سرمایه دار به مثابه هدف شخصی اش - ظهور می کند و جزء گرایش عمومی تولید سرمایه داری است، بعدا... در تکامل خود به ضرورتی برای هر سرمایه دار تبدیل می شود.» [یادداشت مترجم فارسی].

(۳) «مفیدیت نهائی» یا مفیدیت حاشیه ای (marginal utility)، یا مطلوبیت نهائی، مفهوم بنیادی مکتب اقتصادی مارژینالیست ها یا مکتب نئوکلاسیک است که اکنون جریان غالب در آموزش اقتصادی بورژوائی در دانشگاه ها و مدارس عالی است. «مفیدیت» بر حسب گرایش های مختلف درون این مکتب معانی مختلفی دارد. برخی آن را چیزی که منشأ کسب لذت یا دوری از رنج باشد، تعریف می کنند (عمدتا مارژینالیست های انگلیسی)، برخی آن را «مقدار احساس» می نامند، برخی آن را چیزی می دانند که نیازی را ارضا کند (عمدتا مارژینالیست های اتریشی) و برخی آن را ساختار مطلوبیت یا ساختار ترجیح [مصرف کننده] به حساب می آورند. آنچه در مورد مفیدیت یا مطلوبیت مورد اتفاق همه مارژینالیست ها است این است که همگی آن را قابل بیان بر حسب کمیت و قابل تجزیه به اجزای کوچک می دانند طوری که برخی مفیدیت را صرفا با کمیت یا کمیت پذیر بودن، تعریف می کنند. صفت «نهائی» یا «حاشیه ای» یا مارژینال دلالت بر این دارد که این کمیت به اجزای کوچک و کوچک تر (به طور پیوسته) قابل تجزیه است و می توان تغییرات مفیدیت را بر حسب تغییرات یک متغیر اقتصادی حساب کرد. مفیدیت این ویژگی را دارد که هر چه مقدر آن بیشتر باشد مفیدیت یک واحد اضافی از آن (مفیدیت نهائی اش) کمتر می شود.

مفهوم «نهائی» یا «حاشیه ای» در مورد هزینه، بارآوری (کار و سرمایه)، کار، مزد، درآمد و دیگر

طبقاتی انقلابی همچون عاملی تعیین کننده کم بها می دهد یا آن را از نظر دور می دارد. برخورد نادرست دیگر این است که عامل برانداختن سرمایه داری را صرفا اراده و آگاهی طبقه کارگر می داند و به روند فروپاشی اقتصادی که زمینه مادی و امکان سقوط سرمایه داری و نیز امکان کشیده شدن توده های میلیونی کارگران و دیگر زحمتکشان به مبارزه را فراهم می کند بها نمی دهد یا کم بها می دهد.

بحران های سرمایه داری که نشانه های انکارناپذیری از فروپاشی سرمایه داری اند در همان حال، چاره موقت برون رفت این نظام از تضادهای درونی خود و از فروغلتیدن به آستانه فروپاشی اند. بحران ها با تخریب بخشی از نیروهای مولد جامعه سرمایه داری موجب تداوم حیات کل آن البته به صورت موقت می گردند [یادداشت مترجم فارسی].

(۲) منظور باز تولید ساده و باز تولید گسترده است. در باز تولید ساده تولید سرمایه داری، یا در باز تولید ساده سرمایه (چون تولید سرمایه داری، تولید سرمایه است)، تمام ارزش اضافی صرف مصرف شخصی سرمایه دار می شود، یعنی انباشت سرمایه مولد صورت نمی گیرد (سرمایه، جلد ۲ فصل ۲، بخش ۱ باز تولید ساده).

در باز تولید گسترده سرمایه (یا باز تولید گسترده سرمایه داری)، بخشی از ارزش اضافی به صورت سرمایه الحاقی جدید، به سرمایه مولد موجود اضافه می شود یا بدین منظور به صورت پول اندوخته می گردد تا انباشت سرمایه مولد صورت گیرد. مارکس در سرمایه، جلد دوم، بخش ۲: «باز تولید در مقیاس گسترده»، می نویسد: «انباشت، یا تولید در مقیاس گسترده، که همچون وسیله ای برای تولید گسترده ارزش اضافی- و از این رو همچون وسیله ای برای

و قادر به تجزیه و تحلیل آنها است. شماری از اقتصاددانان بورژوا با توجه به اینکه اطلاعات رایگان نیست و دست یابی بدان هزینه دارد و وقت می برد، اینکه عقلانیت کارگزاران اقتصادی به دلایل گوناگون محدود است (و در نتیجه در هر لحظه نمی توانند شرایط بهینه را برای تصمیم گیری درک کنند)، اینکه اقتصاد مارژینالیستی نهادهای اقتصادی، حقوقی و سیاسی را در نظر نمی گیرد، اینکه معاملات و قراردادهای هزینه دارند که مکتب مارژینالیستی به حساب نمی آورد، اینکه در واقعیت رقابت آزاد وجود ندارد و رقابت غیر کامل است و غیره، مفروضات مکتب اقتصاد مارژینالیستی را رد می کنند و بدین سان نتایج و احکام آن را به زیر سؤال می برند.

طبق نظریه مارژینالیست ها، بنگاه ها هنگامی کارگری را استخدام می کنند که درآمد نهائی ناشی از محصول آن کارگر تازه استخدام شده برابر با مزد او باشد و هر قدر برای سطح معینی از سرمایه شمار کارگران بیشتر شود محصول نهائی آن کارگرانی که افزوده شده اند کمتر می شود و مزد کاهش می یابد. بنابراین اگر کارگرانی که می خواهند تازه استخدام شوند هشیار باشند، سطح مزد در خواستی خود را نسبت به کارگرانی که هم اکنون شاغل اند پائین می آورند تا استخدام گردند. این امر سطح مزد همه کارگران شاغل را پائین می آورد و در عوض می تواند باعث اشتغال همه کارگران شود! (واژه نامه اقتصادی، پنگوئن).

بدین سان نظریه مارژینالیست ها در زمینه ارزش، نظریه ای ذهنی است که مضمون آن از نظر دور داشتن نقش تعیین کننده کار کار کارگران مزدی در تعیین ارزش و به طور کلی در تعیین ثروت سرمایه داران و جامعه سرمایه داری است. در زمینه مزد، نظریه مارژینالیستی نه تنها منکر استثمار کارگران

مفاهیم و پدیده های اقتصادی به کار می رود. آنچه به ویژه در اینجا مهم است تئوری مارژینالیست ها در مورد قیمت و مزد است. از دیدگاه مارژینالیست ها قیمت یک محصول برابر با هزینه تولید یک واحد اضافی از آن محصول است. [از نظر آنان] قیمت بیانگر هزینه ای است که مصرف کننده برای خرید یک محصول می پردازد و از این رو مصرف کننده تنها هنگامی آن محصول را می خرد که اطمینان حاصل کند آن محصول بیشتر از پولی که برای آن می پردازد یا برابر آن پول ارزش دارد (واژه نامه اقتصادی، پنگوئن، چاپ چهارم، ۱۹۸۷). بدینسان از دیدگاه مارژینالیست ها قیمت یک کالا را مصرف کننده تعیین می کند و معیار او برای تعیین این قیمت مفیدیت نهائی ای است که از آن به دست می آورد و این مفیدیت بر اساس ترجیحات مصرف کننده و درجه بندی آنها (که از نظر مارژینالیست ها مصرف کننده بر آنها واقف است) و مقدار کل مفیدیت مورد نظر که در بازار عرضه می شود تعیین می گردد. بدینسان برخلاف نظریه ارزش مبتنی بر کار، نظریه مارکس و برخی از اقتصاد دانان کلاسیک، که در آن مبنای ارزش یک کالا، معیاری عینی یعنی کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا است، در نظریه مارژینالیستی، معیار تعیین ارزش و یا قیمت یک محصول معیاری ذهنی است و بر حسب ترجیح مصرف کننده و مطلوبیت نهائی او تعیین می شود. ویلیام استانلی جیونز از بنیان گذاران مکتب مارژینالیستی می گوید: «ارزش تماماً به مفیدیت بستگی دارد». مفیدیت چنانکه خود جیونز و دیگر مارژینالیست ها می گویند بر حسب افراد مختلف و محصولات مختلف فرق می کند. بدینسان معیار ارزش از دیدگاه مارژینالیست ها قضاوتی شخصی و ذهنی است. در همان حال در مکتب مارژینالیسم به طور ضمنی فرض بر این است که مصرف کننده تمام اطلاعات لازم و درست را در زمان لازم اختیار دارد

درک آنها- همان گونه که لنین به درستی و با عمق بیان کرده - درک عامیانه بورژوازی اقتصاد است و از نظر طبقاتی چیزی جز خدمتکاری به سرمایه داران و ضدیت با کارگران نیست. [یاد داشت مترجم فارسی].

(۴) اینکه لنین می گوید « ارزش اضافی تنها تابع سرمایه متغیر است» دقیق نیست و عمومیت ندارد، یعنی تنها در حالت خاصی که نرخ ارزش اضافی ثابت باشد صادق است. در حالت عمومی مقدار کل ارزش اضافی «تنها تابع سرمایه متغیر» نیست بلکه تابع دو متغیر یا دو عامل است: (۱) سرمایه متغیر (۲) نرخ ارزش اضافی. مارکس می نویسد:

« مقدار کل ارزش اضافی با دو عامل تعیین می شود: یکم با نرخ ارزش اضافی و دوم با توده کل کاری که همزمان با این نرخ مصرف می شود و به عبارت دیگر با سرمایه متغیر. از یک سو یکی از این دو عامل افزایش می یابد یعنی نرخ ارزش اضافی؛ از سوی دیگر عامل دوم، شمار کارگران، کاهش پیدا می کند (به طور نسبی یا مطلق). تا آنجا که تکامل نیروهای مولد سهم پرداخت شده کار مصرف شده را کاهش می دهد باعث افزایش ارزش اضافی می شود، زیرا نرخ آن را افزایش می دهد. اما تا آنجا که حجم کل کار استخدام شده توسط سرمایه معینی را کاهش می دهد باعث کاهش عددی می شود که باید در نرخ ارزش اضافی ضرب گردد تا حجم کل ارزش اضافی به دست آید.» (سرمایه، جلد سوم، فصل ۱۵)

در واقع با افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (یعنی اینکه کارگر مقدار بیشتری از ارزش وسایل تولید را وارد محصولات بیشتری کند که مقارن و تقریباً مرادف با افزایش بارآوری کار است)، طبیعتاً زمان کار لازم کاهش می یابد، یعنی کارگر در زمان کمتری نسبت به

است، بلکه به آنها موعظه می کند تا آنجا که می توانند مزد کمتری طلب کنند تا اشتغال بالا رود و جامعه سرمایه داری به «اشتغال کامل» برسد: «بُزک نمیر بهار می آد...!»

حال که درک مارژینالیست ها از ارزش و مزد را دیدیم بد نیست به درک آنها از سرمایه نیز اشاره ای بکنیم. جوونز در گزارش خلاصه کتاب نظریه عمومی ریاضی اقتصاد سیاسی که در نشریه انجمن سلطنتی آمار لندن، شماره ۲۹، ژوئن ۱۸۶۶ درج شده، پس از تشریح خلاصه رؤس نظراتش در پایان لازم می داند تعریف خود را از سرمایه نیز ارائه دهد. او نخست تعریف استوارت میل از سرمایه را نقل می کند: «آنچه سرمایه برای تولید انجام می دهد عبارت است از تأمین پناهگاه، حفاظت، ابزار و مواد لازم برای کار، تغذیه و از جهتی نگهداری کارگر در طول روند تولید». سپس می افزاید: «برای فهم شایسته سرمایه باید همه چیزهایی که برشمرده شد بجز بخش آخر آن را حذف کنیم. بدینسان من سرمایه را همه چیزهای مفیدی می دانم که نیازها و خواست های عادی کارگر را تأمین می کنند و او را قادر می سازند کارهایی انجام دهد که نتیجه شان برای فاصله زمانی کم یا زیادی به تعویق می افتد. خلاصه اینکه سرمایه چیزی نیست جز نگاهداری کارگران» (تکیه بر کلمات از ما است). هر دوی آنها این را فهمیده اند که سرمایه، صرفاً شیئی نیست، بلکه رابطه ای بین انسان ها در روند تولید است، اما استوارت میل این رابطه را با حفاظت، نگهداری و تأمین معیشت کارگر از جانب سرمایه دار تعریف می کند و جوونز نقش آن را نگاهداری کارگران می داند. چه در تعریف استوارت میل و چه در تعریف جوونز، سرمایه چیزی جز خیر و برکت نیست. هیچ یک کوچک ترین اشاره ای به استثمار که عملکرد اصلی و عامل بقا و رشد سرمایه است، ندارند.

دو شعر و یک طنز

ادعانه یک «دوزخی»

«بر گرفته از کتاب مجموعه سروده های انقلابی -

فروردین ۱۳۷۰»

من دیده ام "بهشت" را

- اینجا -

در روبروی تو.

با جوی های پاک و آب های روان

درختان!

و حوریانی شاداب

آنسان که "اوراد" گفته اند.

من دیده ام "بهشت" را

- اینجا -

بر پهنه زمین،

- این جایگاه و پایگاه من -

بی آنکه هیچ "رسولی"

وعده داده باشد.

من دیده ام آن را،

بدان گونه که "آیات" در آسمان

وعده کرده اند.

با زنان زیبا

گذشته محصولی معادل مزد دریافتی خود تولید می کند و بنابراین زمان کار اضافی، یعنی زمانی که در آن به طور رایگان برای سرمایه دار کار می کند، افزایش پیدا می کند (حتی اگر زمان کار روزانه ثابت بماند و مزد حقیقی کاهش نیابد). بنابراین با افزایش بارآوری کار نرخ ارزش اضافی افزایش پیدا می کند. افزایش نرخ ارزش اضافی باعث افزایش نرخ سود می شود. اما افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (که با افزایش بارآوری کار مقارن بود) در عین حال باعث کاهش نرخ سود می گردد. این همان تأثیر دو گانه و متضاد افزایش بارآوری کار بر نرخ سود است. اما همان گونه که در یادداشت مربوط به بحران توضیح دادیم این امر به ابهام و نامعین بودن تغییرات نرخ سود منجر نمی شود، زیرا همان گونه که بالاتر گفتیم می توان ثابت کرد که سرعت افزایش نرخ ارزش اضافی در اثر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه از سرعت افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه کمتر است و بنابراین به رغم بالا رفتن نرخ ارزش اضافی، نرخ سود گرانش به نزل دارد. به گفته مارکس «دو پدیده افزایش نرخ ارزش اضافی و کاهش نرخ سود صرفاً شکل های ویژه ای هستند که در نظام سرمایه داری بیانگر رشد بارآوری کارند» (سرمایه، جلد سوم، فصل ۱۴) [یادداشت مترجم فارسی].

(۵) اجاره یا مالیات زمین که موجر آزاد به صاحب زمین یا دولت می پردازد. در نظام فئودالی اجاره ای که دهقان به مالک می داد و در ازای آن از خدمات اجباری به فئودال معاف می شد.

و

حوریانی "لپ" قرمز

به رنگ خون!

خون سرخ

دوزخیان.

من دیده ام بهشت را

- اینجا -

در رویروی تو!

بدانسان که "رسولان" وعده داده اند،

بی هیچ نیازی به "کار"

هر آنچه که می خواهند

مهیاست.

اینجا "بهشت" است،

بنا گشته بر استخوان های ما،

و در امتداد زیبائیش:

"خدا"

با آمیزه ای از تمسخر و فریب،

به فقهه !!

رسولانش را واداشته

که ما را -

به وعده گاهی "آسمانی" برند.

تا مردمان "عزیزش"

بر پهنه زمین:

بی هیچ "رنجی"

آرام،

شاداب،

و از سر تفنن:

بر سوختن ما نظاره کنند.

اما

اینجا:

در رویروی من،

آهن،

فولاد،

زندان،

زنجیر،

درد و ضجه های "نان"

اینجا "دوزخ" است.

بر پهنه زمین همواره اینچنین

"دوزخیان"

با "شیپوری" که به "کار" می خواندشان،

"بهشت" را بی "نیاز" ساخته اند.

"شیپوری" که می سوزاند جسم را،

و خاکستر می سازد:

روح را،

تا "لب" حوریان بهشت "قرمز" بماند.

اینجا:

در روبروی من

"دوزخ" است

بدانسان که "رسولان" وعده کرده اند،

- آتش!

- رنج!

- گرسنگی!

شعله وری این آتش را،

- آتش دوزخ را می گویم -

هر آنگاه که ما بشوریم

"بهشت" فرمان می دهد.

- در "آیات" چنین است

و

در پهنه زمین نیز -

ای دوزخیان!

ای گرسنگان!

فریفته اند ما را،

به وعده گاه آسمانی،

تا زمین شان،

تا بهشت شان،

تا خدای سوداگرشان:

آسوده باشد،

بر پهنه زمین.

ای دوزخیان

که هر روز به فرمان "بهشت"

در آهن گذاخته،

می سوزید

فریفته اند ما را.

"بهشت" در آنسوی تر است،

آنسوی "آهن ها"!

آنجا که "خدا" بر تخت "سرمایه"

"رسولان" مالکش را،

به عشرت فراخوانده است.

فریفته اند ما را:

که "آیات" دوزخ را،

ملک همیشگی "نافرمانان" می دانند.

ای دوزخیان!

ای گرسنگان!

بشورید بر "بهشت"

که تمامی رحمتش بر ما،

"سوزاندن" ماست.

که بی هیچ "رنجی"

بهشتی پدیدار نخواهد شد

و این بهشت را بر پهنه زمین

رنج ما

و

کار ما

برپا ساخته است.

از این سوی:

- از دوزخ -

یورش بریم!

بر آن سوی:

تا "کار" قدرت یابد

و گرسنگان:

حاکم گردند.

ای دوزخیان

به پیش!

ما را وعده داده اند:

- بر آسمان -

بر دروغ و فریب

به پیش:

تا حاکم شویم

"نان" و "کار" را.

"پیمانۀ" نهیم

و "نیاز" را بر "کار" بنا کنیم!

بشورید!

ای همه سوختگان زمین!

که "آسمان" پناهگاه رسولان باد

و زمین جایگاه ما.

آزادی

شعری از پل الوار

ترجمۀ یحیی سمندر

بر دفترهای دبستانی ام

بر میز مشقم و بر درختان

بر شن بر برف

نام ترا می نویسم.

بر همه صفحات خوانده شده

بر همه صفحات سپید

بر سنگ خون کاغذ یا خاکستر

نام ترا می نویسم.

بر تصویرهای زرین

بر سلاح جنگاوران

بر تاج شهریاران

نام ترا می نویسم.

بر جنگل و بر صحرا

بر آشیانه و بر گُل طاووسی

بر پژواک کودکی ام

نام ترا می نویسم.

| | |
|-----------------------------------|----------------------------|
| نام ترا می نویسم. | بر شکوه شبها |
| بر چراغی که روشن می شود | بر نان سپید روزها |
| بر چراغی که خاموش می شود | بر فصلهای نامزدی |
| بر گرد همائی خانه ها | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم. | بر کهنه لته های لاجوردی ام |
| بر میوه ای که دو نیم شده | بر برکه خورشید کپک زده |
| از آینه و از اطاقم | بر دریاچه ماه زنده |
| بر صدف خالی بستم | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم. | بر کشتزارها بر افق |
| بر سگ پر استنها و نرمخویم | بر بال پرندگان |
| بر گوشهای تیز شده اش | بر آسیاب سایه ها |
| بر پنجه ناشیانه اش | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم. | بر هر نفس پگاهی |
| بر سکوی در خانه ام | بر دریا و بر کشتی |
| بر اشیای مانوس | بر کوه شوریده سر |
| بر سیل آتش تبرک شده | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم | بر خزه ابرها |
| بر هر گوشت و پوستی که نثار می شود | بر عرق رگبار |
| به جبهه دوستانم | بر باران سنگین و لخت |
| بر هر دستی که دراز می شود | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم. | بر شکلهای درخشان |
| بر زلال شگفتیها | بر ناقوس رنگها |
| بر لبان پر مهرخاموش | بر حقیقت جسمانی |
| بسی بالاتر از سکوت | نام ترا می نویسم. |
| نام ترا می نویسم. | بر کوره راه های بیدار |
| بر پناهگاه های ویرانم | بر جاده های گشوده |
| | بر میدانهای لبریز |

چه جوری به طرف دهان کوسه شنا کنند درس اصلی ماهی ها اخلاق بود به آنها می قبولانند که زیباترین و باشکوه ترین کار برای يك ماهی این است که خودش را در نهایت خوشوقتی تقدیم يك کوسه کند به ماهی کوچولو یاد می دادند که چطور به کوسه ها معتقد باشند و چه جوری خود را برای يك آینده زیبا مهیا کنند؛ آینده بی که فقط از راه اطاعت به دست می آید. اگر کوسه ها آدم بودند در قلمروشان البته هنر هم وجود داشت: از دندان کوسه تصاویر زیبا و رنگارنگی می کشیدند، ته دریا نمایشنامه به روی صحنه می آوردند که در آن ماهی کوچولوهای قهرمان شاد و شنگول به دهان کوسه ها شیرجه می رفتند. همراه نمایش، آهنگ های مسحور کننده بی هم می نواختند که بی اختیار ماهیهای کوچولو را به طرف دهان کوسه ها می کشاند. در آنجا بی تردید مذهب و دینی هم وجود داشت که به ماهی ها می آموخت " زندگی واقعی در شکم کوسه ها آغاز می شود."

برای ارتقای خیزش ما به یاری انقلابیان

پرولتری نیازمندیم

ruwo.iran@gmail.com

بر فانوسهای فرو ریخته ام
بر دیوارهای ملالم
نام ترا می نویسم.

بر فضای خالی بی آرزو
بر تنهائی عریان
بر پله های مرگ
نام ترا می نویسم.

بر تندرستی. باز آمده
بر خطر ناپدید شده
بر امید بی خاطره
نام ترا می نویسم.

و با قدرت یک واژه
زندگی را دوباره آغاز می کنم
برای شناخت تو زاده شدم
تا نام تو را فریاد کنم
آزادی.

کوسه ها

برتولت برشت

دختر کوچولوی صاحبخانه از آقای "کی" پرسید: اگر کوسه ها آدم بودند، با ماهی های کوچولو مهربانتر می شدند؟

آقای کی گفت: البته! اگر کوسه ها آدم بودند، توی دریا برای ماهی ها جعبه های محکمی می ساختند، همه جور خوراکی توی آن می گذاشتند، مواظب بودند که همیشه پر آب باشد. هوای بهداشت ماهی های کوچولو را هم داشتند. برای آنکه هیچوقت دل ماهی کوچولو نگیرد، گاهگاه مهمانی های بزرگ بر پا می کردند، چون که گوشت ماهی شاد از ماهی دلگیر لذیذتر است! برای ماهی ها مدرسه می ساختند و به آنها یاد می دادند که